(1823)

Ahmad Munyari, Sharaf al-Din
ibn Yahya
Maktub... i javabi-yi
Sharaf a... Yahya Munyari

Ahmad Munyari, Sharaf al-Din
ibn Yahya
Maktubat-i javabi-yi
Sharaf al-Din Yahya Munyari

بعون صانع مکین و مکان و فضل خلاق زمین و زمان

رسالہ فیض مقالہ معدن مضامین تصوف عرفان مخزن فلاح و دستگیری

مکتوبات جوابی

حضرت شیخ شرف الدین یحیی منیری قدس سرہ

مع

مکتوبات

حضرت محبوب سبحانی غوث صمدانی سید عبدالقادر جیلانی قدس سرہ

حسب تحریک زبدۃ العرفا مفتخر زمن جناب مولنا محمد ابو الحسن خان مسکین

در مطبع نامی منشی نول کشور واقع کانپور طبع گردید

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین والصلوة علی رسوله محمد وآله اجمعین اما بعد
بدانکه این چند مکتوبات مرغوب که به تحریر پیوسته قصهٔ آنست که در مدت بست و پنج
سال شیخ الاسلام مخدوم جهانیان شرف الحق والشرع والدین مدام جواب
عرایض شیخ مظفر مرحوم رسال می فرمودند در ذیل بعضی مکتوب مسطور بود که باین
مکتوبات من حل مشکلات ومعاملات آن برادر است باید که کسی را ننماید که بخوف
افشاء سر ربوبیت گردد بنابران هر بار مریدان التماس می کردند که انتساخ
کنیم تا سبب استفاده گردد واز کمال رافت کسی را نمی نمود مهر کرده ارسال
میداشت آن ملاطفات را محرر این مسطور مشاهده کرده موازنه دو دویست و
چند مکتوب دیگر زیاده بود که چون هنگام رحلت شیخ مظفر مرحوم وصیت کرده
که در کفن من دفن کنید به سبب وفای وصیت جمله در کفن آن نهاده شد
تا آن اسرار پوشیده آن بزرگوار پوشیده رفت یک ملاطفه مختصر درمیان خرایط
مانده بود بخط شیخ الاسلام که پیش این دعاگوست این چند مکتوبات ازان

نقل کرده شد تا خواننده و شنونده را سبب نفع دین گردد والله اعلم بالصواب

بسم الله الرحمن الرحیم مکتوب اول بجانب شیخ مظفر الحمد لله دائما

بیت هر بلا کین قوم را حق داده است ٭ زیر آن گنج کرم بنهاده است + در خبر
است ان اشد البلاء علی الانبیاء ثم علی الاولیاء برادر عزیز مولانا مظفر سلام و دعا
از کاتب حروف مطالعه کند باید که در کار خود مردانه بود و از شدائد امور و از کثرت ابتلا
و امتحان گوناگون که در راه سالک است نباید که در کار قصور و فتور راه یابد ای برادر
در عصمت الانبیا آورده اند که کار خداوند جل و علا بر یک نمط نیست و نتوان دانست
که اقبال و فتوح حق سبحانه تعالی بنده را از کدام راه پدید آید از راه نعمت یا از راه محنت
یا از راه عطا یا از راه بلا موسی پیغمبر را صلوات الله علیه بعد از زادن او را در تنور
بر آتش افگندند پس در تابوت افگندند پس در دریا انداختند پس در دست دشمن افگندند
پس بر دست او موت قبطی راندند پس از خوف کشتن در غربت افگندند پس ده سال
در شبانی افگندند چون بمصر با زن و فرزند روان کردند در بادیه خونخوار افگندند شب
تاریک شده بود ابر تیره بر آمده و برق جستن گرفته گوسفندان رمیدن گرفتند و
گرگان در رسیدند و راه گم کرده و زن را درد زادن گرفت و سرما سخت فرو گرفت
و آتش نه هر چند چقماق میزد هیچ آتش بر نیامد چون از همه وجوه در مانده و عاجز گشت
ناگاه نقاب از غیب پدید آمد که گفت انی انست نارا چون در طلب آتش آنجا
رسید گل دیگر شگفت که انی انا ربک فاخلع نعلیک انک بالواد المقدس طوی
و انا اخترتک فاستمع لما یوحی موسی علیه السلام در بسط فرح افتاد و بزبان حال
گویان شد اشعار ٭ منم این کز قومی بینم وصالی ٭ زهی خوش اتفاقی طرفه حالی
گدائی را ازین بهتر چه باشد + که یابد پیش سلطانی مجالی + هنوزم نیست باور
کاین حالست ٭ مگر در خواب می بینم خیالی + مگر من در بهشتم زانکه دنیا + ندارد این چنین

صاحب جمالی ؛ ازینجا معلوم شد که نتواندانست که فتحیاب طالب از راه نعمت بود یا از راه محنت یا از راه عطا باشد یا از راه بلا کان الربوبیة غیر معلولة او جرت الاحوال کلها علی العباد علی سنن واحد لاحاطة علم العبد علی الربوبیة والله تعالی بصفاته غیر محاط

بیت
هرچه در خلق سوزی و سازیست ؛ اندران مر خدای را رازیست ؛ عاقبت و خاتمت ما و جملهٔ مومنان بخیر باد آمین یا رب العالمین بسم الله الرحمن الرحیم

مکتوب دوم در جواب عریضهٔ بندگی شیخ مظفر رحمة الله علیه

امام مظفر بداند که این قسم از معاملات نیست از علم مکاشفات است و علم مکاشفات در قلم آوردن رخصت نیست اما انیقدر که نویسند انیست موجودات محسوس را عالم ملک گویند و موجودات معقول را عالم ملکوت گویند و موجودات بالقوه را عالم جبروت می گویند و هرچه ماورای انیست آنرا عالم لاهوت می گویند و برین عبارت هم گویند ملک عالم شهادت است و ملکوت عالم غیب است و جبروت عالم غیب غیب است خداوند عالم جل و علی غیب غیب غیب است بعد تقریر همچنین می کنند که لطافت عالم ملکوت بغایت لطیف است و لطافت عالم ملکوت هیچ نسبت ندارد با لطافت عالم جبروت ؛ هیچ نسبت ندارد با لطافت ذات پاک خداوند جل و علی که لطیف لطیف لطیف است هیچ ذره از ذرات عالم ملک نیست که ملکوت با آن نیست و بران محیط نیست و هیچ ذره از ذرات ملکوت نیست که جبروت با آن نیست و هیچ ذره از ذرات ملک و ملکوت و جبروت نیست که خداوند جل و علا با آن نیست و بران محیط نیست ازان آگاه نیست و هو اللطیف الخبیر اوست که لطیف مطلق است چون لطیف مطلق بود محیط مطلق باشد که هرچند لطافت بیشتر احاطت بیشتر ازینجا فهم میکن و هو معکم اینما کنتم و نحن اقرب الیه من حبل الورید انیست که گفت

رباعی
ای گنج تو گم کرده تو گم کرده ؛ هست اندر تو تو خود را پرده ؛ گنجی که فلک برای آن سر گردانست

[illegible]

آن گنج یقین ترا درون جانست ÷ وازینجاست که می گویند ملک باتست و ملکوت باتست و
وجبروت باتست وخداوند جل وعلی باتست ازینجاست که می گویند حقیقت انسانیت
مظهر آئینهٔ سر الوهیت ست چنانکه گفت مثنوی تا نیامد جان آدم آشکار + ره
ندانستند سوی کردگار + ره پدید آمد چو آدم شد پدید + زد کلید هر دو عالم شد پدید
زیاده ازین نبشتن نتوان که دار سیاست در کار است رباعی زنهار مگوی
برسر جمع + گر عاشق صادقی تو اسرار + دیدی که بشکر عشق رفری + حلاج نگفت ÷
رفت بردار + در وقت خویش بدعا یاد آرد والسلام فائده این حدیث در سورهٔ
عنکبوت در زیر این آیه ووصینا الانسان بوالدیه احسانا الی آخره وان جاهداک علی ان تشرک
بی ما لیس لک به علم فلا تطعهما الی مرجعکم فانبئکم بما کنتم تعملون تمام الله تعالی لطاعة الوالدین
فی الواجبات حتما وفی المباحات ندبا ونهاه عن طاعتهما فی المحظورات فایده ای
برادر آنکه در کس بنظر نقصان می نگرد آن نقصان اوست صنعت صانع حکیم کامل
است در آفرینش جمله چیزها بیت نقاش چو کامل ست در صنعت خویش + ناقص نبود
هرانچه نگارد او + وچون علم او بر وجود موجودات سابق است هر آئینه ادراک معلومات
کند قبل وجودها چون در علم او نقصان نبود در معلوم او نقصان نبود بیت گر تو خوبی
بسوی زشت بخواری منگر - کاندرین ملک چو طاؤس نگار است مگس فائده ای
برادر آدمی زاده مورچه ایست در خلوات نه المکان سرگردان مانده می خواهد که در
زمان لطیف بجه رسد محالست عزیزی گفته است رباعی دردا که غم کوه بگاه افتادست
معشوق دل مورچه باه افتادست + این واقعه طرفه براه افتادست + درویش بعشق
بادشاه افتادست فائده ای برادر عاشق باید که نوعی از انواع معشوق را شاید اگر شایستهٔ
لطف بود مراد او بر آید واگر سزاوار قهر بود مراد معشوق ازو بر آید وانچه مراد معشوق از عاشق
بر آید تمام تر بود والمحب الصادق من یجعل مراده فدا مراده سراهمینی است

رباعی آنرا که جهان نگار و دلبر باشد ٭ او را که جام مراد در بر باشد ٭ قصه چه کنم مراد های
کونین ٭ نایافتن مراد بهتر باشد فایده ای برادر عاشق را خوف و رجا نبود زیرا که خوف
و رجا بماضی و مستقبل تعلق دارد و عاشق را در غرقاب عشق تعلق بماضی و مستقبل نبود
الصوفی ابن وقته مقرر است فایده ای برادر توئی و منی در عالم ما ست و در عالم
محبوب دوئی نیست و منی و توئی نه بعزة الله که حق اوست و برحق اوست و درین
مقام اگر چیزی اثبات یابد باطل است الا کل شیء ما خلا الله باطل سر این معنی است
فایده اذا استنار حقیقة العارف بانوار المعارف اضمحل انیته بهویة الحق سبحانه تعالی
فاستار حقیقته با غلب علی انیته من هویة الحق فلما القول انا الآن نظره عن انیته رجعت
عند ظهور سطوات هویة الحق علیه فایده از تفسیر لطایف قوله تعالی و اذ قلنا
للملائکة اسجدوا لآدم فسجدوا الآیة فالسجود لآدم لا یکون عبادة بعینه و لکن الموافقة
امر الله سبحانه و تعالی فکان سجودهم لآدم عبادة الله لانه کان بامره و تعظیما لآدم
لانه امرهم به تشریفا لشانه فکان ذلک نوع خضوع له و لکن لا یسمی ذلک عبادة
لان حقیقة العبادة نهایة الخضوع و ذلک لا یصح لغیر سبحانه و تعالی فایده از تفسیر
لطایف [illegible] لان من کان فارغا من جمیع الاعمال لا شغل له فی الدنیا
و الآخرة فاما من له شغل دنیاه او فی تجارة و حدیث عقبی فلیس له نصیب من طاعة
مولاه و اقبال اصحاب الدنیا مشغولون بدنیاهم و ارباب العقبی مشغولون بعقبیهم و اهل الدنیا
مشغولون انما لون من بلاءهم فمن النبی لدی الدنیا و الآخرة عن مولاه خیر فایده
از تفسیر لطایف قوله تعالی و انا علی ان نریک ما نعدهم لقادرون الآیة نزلت علی صحة
قدرته علی [illegible] انه قادر علی تعجیل عقوبتهم لم یفعل ذلک فکان دلیلا لصحة القدرة
علی [illegible] بسم الله الرحمن الرحیم مکتوب سوم در نیت حق سبحانه
و تعالی قوله تعالی [illegible] اهل تصوف [illegible] را می گویند خبر آن

معیت کہ معلوم و مفہوم متکلمان ست و یا حقیقہ میدانند و می گویند کہ حقتعالی با ہمہ
ذرہا، موجودات بذات خود موجود است اما معیت او نہ چون معیت اجسام ست
با اجسام کہ او جسم نیست و نہ چون معیت عرض است با عرض کہ او عرض نیست و
نہ چون معیت جوہر است با جواہر کہ او جوہر نیست آری ای برادر معیت روح با جسد
مثال معیت حق است با کل کائنات زیرا کہ روح نہ بیرون قالب نہ درون قالب
است نہ متصل بقالب و نہ منفصل بقالب بلکہ روح از عالم دیگر است و قالب از عالم
دیگر بر روح عوارض اجسام و اجزا از دخول و خروج و اتصال و انفصال و غیر آن ہیچ
نیست و با این ہمہ ہیچ ذرہ از ذرات قالب نیست کہ نہ روح با وی بحقیقت موجود
نیست معیت حق سبحانہ تعالی با ذرات عالم ہم برین مثال است من عرف نفسہ فقد
عرف ربہ اشارت برین سر است سوال اینجا وارد می کنند بر ایشان کہ ازینجا
لازم آید کہ حقتعالی بذات در ہمہ مواضع قدر ہم باشد و این شنیع و منکر ست جواب
می گویند اتفاق جملہ اہل اسلام است کہ ہمہ انواع نجاسات و قاذورات حق سبحانہ تعالی
می آفریند و نگاہ میدارد کہ بی حفظ او بقا محال است و اندرین ہیچ عیبی و نقصانی لازم
نمی آید ازین معیت نیز ہیچ عیبی لازم نمی آید با آنکہ معلوم است فعل بے فاعل و صفت
بی موصوف ہرگز نبود دیگر می گویند روح کہ متصرف است در ہمہ اجزاء قالب و موجود است
با ہمہ ذرہا، قالب و زندگی ہمہ بدوست و با این ہمہ از چیزہا کہ در باطن قالب
است از خون و غیر آن ہیچ خللی و نقصانی در طہارت و پاکی روح نہ بلکہ اگر روح ہزار سال
با قالب صحبت کند ہمچنانکہ پیش از تعلق بقالب بود پاک و مطہر ہمچنان باشد و متکلم
معیت ذات احد حقیقی با ہمہ ذرات نامتناہی فہم نتوانست کرد بے تقدیر و تجزی
و تقسیم حلول در امکنہ لازم تاویلی کرد واللہ الہادی الی الصواب الرشاد مثنوی
گفت کوکے دیدی آن رخسار را + چشم مجنون باید آن دیدار را ۲ تا نیاید چشم مجنونی

پدید + کی شود لیلی کجا تو ذی پدید + گر بچشم من ببینی روی او + توتیا سازی ز خاک
کوی او + والسلام بسم الله الرحمن الرحیم مکتوب چهارم در جواب عرضداشت
امام مظفر سلام خوانند بیت اصل همه عاشقی ز دیدار افتاد + چون دیده بدید
کار افتاد + بحمد الله هرچه آن برادر می بیند یا می شنود همه علامات صحت کار و فتح
باب است خاطر جمع دارد از مجاهده و مکابده بهزیمت نشود و دشوار نشمارد که رنج و مشقت
طالب را بر مقدار مطلوب است نظر آنجا دارد تا قبض و حزن به بسط و فرح بدل گردد و رنج
و مشقت روح و راحت نماید بیت رایگان رخ نمی نماید یار + گل نیابد مگر گزیده خار
والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا تمام است جواب دیگر فیض واجب الوجود از هیچ
وجود ممکن ممنوع نیست و رحمتی وسعت کل شیء عبارت ازین است و اگر تقصیری
میرود از جهت ناقابلیت خود است تا آئینه بی جلا بود صورت در وی کی پدید آید
بیت سعدی حجاب نیست تو آئینه صاف دار + زنگار خورده کی بنماید جمال
دوست + جواب دیگر آنست اگر واردات غیبی کسی را مغلوب گرداند و دران
حال فریاد و شور و حرکات و سکنات غیر معهود از وی در وجود آید معذور بود که
تکلیفات شرع بر عقلا جاریست نه بر دیوانگان العشق جنون الهی ازینجا است
که گویند العشاق لا یؤاخذون بما صدر منهم بیت چون بگوید نیست بیهوده سخن
تو سخن بیهوده از مستان مگیر + جواب دیگر کار سالک در حین سلوک صبر است و احتمال
نه قلق و اضطراب استعداد هر یک چنانچه هست او میداند چون معطی جواد است
و محل قابل بود فیض خود برسد الله اعلم حیث یجعل رسالته هرچند از فضل گوید که آیه
ادعونی استجب لکم بنده را آن نیکوتر که ادب نگاهدارد بر عجز خویش سر افکنده و از
ناشایستگی خود شرمنده بیت آنجا که توئی من آمدن نتوانم من + خود چه
کسم که پیش من آئی تو + ای برادر دران کوش که نماز بسیار چون گذارم و یا روزه

بسیار چون ارم دران کوشم که این نفس کافر را چون بر دارم که راه بحق سبحانه وتعالی را بیابم
که نه در آسمانست و در زمین نه در مغربست نه در مشرق است حق سبحانه تعالی در درون تست اول
از قرآن بشنو سنریهم آیاتنا فی الآفاق وفی انفسکم افلا تبصرون پس ازین طایفه بشنو که گفته اند رباعی

ای آنکه همیشه درجهان می پوئی — این سعی ترا چه سود دارد گوئی
چیزی که تو جوئی نشان او تُی — با تست همی تو جای دیگر جوئی

و آن حقیقت انسانی است که مظهر و آئینه سر حقیقة و الوهیة است اینست که گفته اند
مثنوی تا نیامد جان آدم آشکار * ره ندانستند سوی کردگار * ره پدید آمد چو آدم شد
پدید * زد کلید هر دو عالم شد پدید * تشنه از دریا جدائی می کند * بر سر گنجی گدائی می
کند * و معلوم است که یک عالم هر فرشته مقدس و مطهر خاک تیره را چون سجده کنند خاک
ملوث و مظلم خلیفه چون شود ان الله خلق آدم علی صورته چون کشف شود این همه ذوق گردد مثنوی

گنج خود در قرب جانش پست کرد — تا کسی اینجا نیارد دست کرد
آسمان و عرش و عنصر چیست پوست — خاک الحق جمله را مغز نکوست

رباعی دل بادشاه است یگانه در ملک وجود * نقد است یقین زگنجهای معبود *
دل کعبه حاجت است در راه صفا * در عالم دل در آی گر خواهی سود * حق سبحانه
تعالی این دولت آن برادر را میسر گرداناد و توفیق رفیق کناد بسم الله الرحمن الرحیم
مکتوب پنجم بیت صوفی نشود صافی تا درنکشد جامی * بسیار سفر باید تا پخته شود خامی
ای برادر آن سعی و احوال که بر آن برادر میگذارد در آغاز سوز اگر ملازم وقت او شود
خام بماند و پخته نگردد و نمودن و ربودن و دو حال مختلف صفات باید تا پرورده و پخته گردد
چنانچه میوه ها را تا دو حال مختلف نبود پخته نگردد گاه آفتاب و گاه سایه گاه قبض گاه بسط و گاه جمع و گاه تفرقه
و گاه غیبت و گاه حضور و کان و کان خمسة لیست نگردد و در دل اعاد است هنوز تا قیام صفات
بشریت باست و صفات بشریت منافی و حقایق است پس تا صفات بشریه باقی بود دوام را القا نبود

نیاید که نفاق وارد مع المنافی محال بود ازینجا این مسئله تمام حل خواهد شد حدیث ای برادر در من فی
اما الاسلام ذا اما السیف ایمعنی است که زنار بند آنیده است طالبان را گفتند
اسلام ظاهر با کفر باطن نفاق بود و نفاق بدتر از کفر است بدینمعنی مغلوب گشتند
زنار در میان بستند بحکم حال نه بحکم اعتقاد این نه کنند نگاه دارد تا درین مقام غلط
نخورد و بعده یا تیغ پیش آورد و دست یا نگاه و من یخرج من بیته مهاجرا الی الله و رسوله ثم
یدرکه الموت فقد وقع اجره علی الله نقد شد و من قتلته فانا دیته حاصل گشت دیا بر عجز و
بیچارگی طالب بخشید نست و غالب انیست آنگاه او را از میان برداشتن است و جمال
توحید بد و کشف کردن است وحده لا شریک له دولت ابدالاباد بیت لطفی بکن
از کرم ز راهم بردار + تا زحمت من ز راه تو کم گردد + ای برادر اگرچه حجاب از صد بیرون
است اما از روی تحقیق همین نفس کافر است که راه بر گرفته است و همه طالبان و
سالکان عالم از دست کافر خون خورده اند و خورند و خواهند خورد و چه کنند
انی اشتران یکون لصاحب النفس الیه سبیلا و چون سلطان العارفین قدس الله
سره العزیز در میان مناجات خود می گفت الهی کیف الطریق الیک جواب داد
دع نفسک و تعال بیت از این کافر که با ما در نهاد است ÷ مسلمان در جهان
کمتر فتاد است ای برادر چندین مجاهدات و ریاضات که وضع کرده اند و تنهائی
و گرسنگی و تشنگی نهاده اند مقصود از آن برداشتن این نفس کافر است از
راه که تا این نفس کافر از راه برنخیزد بیچاره طالب بمطلوب نرسد و جمال لا اله الا الله
ننبیند ازینجاست که درویشان گویند مصرع یک قدم بر نفس خود نه دان دگر در
کوی دوست ÷ و نه بینی چون بفضل الله تعالی و توفیقه این نفس کافر را از راه
برداشتند همه این گفتند رباعی معشوقه عیان بود نمی دانستم ÷ با من بمیان بود
نمی دانستم ÷ گفتم بطلب مگر بجائی برسم ÷ خود تفرقه آن بود نمی دانستم ÷ اهل اشارت درین آیه

که نحن اقرب الیه من حبل الورید می گویند هر چه وهم بدان رسد و عقل آنرا صورت کند و
خیال آنرا بگیرد و فهم آنرا دریابد بذوات پاک حق سبحانه تعالی ازان منزه و مقدس است
و با این همه از رگ گردن تو بتو نزدیکتر است که قرب مخلوقات بیکدیگر جز مجازی که بعد
را در و مدخل بود بصورت یا بمعنی و قرب حقیقی آن بود که بهیچ وجه از وجوه قابل بعد
نبود دانیست که گفته است بیت من با دفشوم ولیک بی او نه و اینکه نیم یقینم نیست
آنکه گفته اند نظم ای در طلب گره کشائی مرده + با وصل نزاد از جدائی مرده + ای
بر لب بحر تشنه در خاک شده + وی بر سر گنج از جدائی مرده + ازین تقریر جمله معلوم
گشت که نفس کافر راه گرفته است پس طالب را هر چه افتاده است با نفس کافر افتاده
است و بدانچه این نفس کافر از راه برخیزد بر طالب فرض عین است بحکم حال درین
چه کعبه و چه بتخانه و چه دستار و چه زنار و چه صومعه و چه خرابات هر چه شغل این شود
ازینجا بوده است اهل عادت و غفلت را ازین چه خبر گفته ایشانست نظم در
بتکده گر خیال معشوقه ماست + رفتن بطواف کعبه از عقل خطاست + گر کعبه از و بوی
ندارد کنش است + با بوی وصال او کنش کعبه ماست + و حدیث کار افتادگان دیگر است
و کار اهل عادت و غفلت دیگر هر چه در حق ایشان گفته اند و گویند همه از غفلت و
افلاس خود است و صنعت خداوند با طالبان خود همین رفته است والده و همشیره
و برادران خود را دعا کاتب سانند عاقبت و خاتمه بخیر باد آمین بسم الله الرحمن الرحیم

مکتوب ششم مولانا مظفر بدانند چون گورخانه شد و بدانند که گور بی مرگ نبود
امید است که موتوا قبل ان تموتوا جمال خود نماید من مات فقد قامت قیامته نقد گردد
درین قیامت ست کشف شود نزدیک این طایفه غربت حقیقی آنست که در شهر خود غریب
گردد آن غربت عالی را هست این غریب نبود مگر سالک راست اندر آشنائی بیگانه از
قرابت و قرابت دار از شهر بی شهر و از خلق بی خلق و از کس بی کس این روش زندگان است

دراه زدگان ست ای برادر شکسته هیچ قیمت ندارد وگر دل هرچند شکسته تر با قیمت
تر موسی علیه السلام در مناجات خود گفت الهی این اطلبک فرمان شد انا عند المنکسرة
قلوبهم لاجلی العلم علمان علم باللسان و علم بالقلب و علم است که از دل است
و عالم و عارف اوست که علم اولین و آخرین در و مکنون است هرچند دل مصفاتر
و منورتر مفهوم او دقیق و لطیف تر است اینست یعنی آن حدیث من عمل بما علم
ورثه الله علم ما لم یعلم خاطر جمع دارد و همه نشان راست است و در کار بود کل
باختن کل یافتن است هر که کل باخت کل یافت لا یصل الی الکل الا من انقطع عن
الکل و آنچه گفته شود همه درین باب ترغیب است ترک کل و بشارت است که درین
کار توفیق یابد انشاء الله تعالی بوقت کار موقوف است به عجلت بر نمی یابد که هر چیز را
حالی و وقتی است که بدان وقت راست آید و این کار نتیجه و ثمرهٔ کمال عشق است که
او را منع و عطا و رد و قبول و رحمت و لعنت یکی گردد هذا کمال فی العشق لیس ما دام
کمال تا فرق می کند ناقص است کمال آنجاست که فرق نماند بر همین معنی ست که کسی در باب
آن مهجور و مردودی گوید مثنویات از حال اگر عالمیان بیخبر اند ÷ از حال من آن
به که تو حال دانی ÷ هجران تو خوشتر از وصال دگران ÷ منکر شدنت به که رضای
دگران گویند ازین لعنت او را چندین فخر است که دیگران از رحمت کسی او را گفت
این گلیم سیاه لعنت چرا از دوش نمی اندازی گفت بیت می فروشم گلیم می نفروشم
گر به فروشم برهنه مانم دوشم ÷ اما این معنی در کارخانه عقل نیست عقل ازین معنی
مفلس مادر زاد است این از عالم عشق است اینجا نشان از این معنی یا جنید العشق جنون
الهی کار دیوانگان دیگر است و کار عاقلان دیگر جوابی دیگر که در عرضداشت درج کرده بود
اهل این سوال اشارت به هدایت خاص دارد چنانکه گفت والذین جاهدوا فینا لنهدینهم
سبلنا و در فاتحه بعضی را چنین پیش می آید چنانکه در ایاک نعبد و ایاک نستعین

درین هر دو کاف خطاب آن برق دلست اصحاب خلوت را ازین نوع بسیار باشد وا هر
سخت تر ازین بوده است ازین زمان گذشته است هرچه نصیب و حظ تو از کا
تو ساقط گشته نماند مگر حق خالصاً لله گشته تا نصیبی و حظی باقی ست خالصاً لله در
در باقی است خواجه جنید رحمة الله علیه را پرسیدند چه گوئی در حق کسی که از کونین
گذشته بود و نمانده باشد او را در ملک نگردد خسته خرمائی گفت والمکاتب
عبد ما بقی علیه درهم الغرض هرچه در راه پیش آید بر آن شکر و هرچند نعمت و
کرامت گوناگون بو خاطر جمع دارد و هرچه می بیند یا می شنود همه نشان علامت
بر اصل است در کار خود جد و جهد باید نمود بنده را همین است الفضل لمن فضله
الله لا بالعمل و لا بالجوهر با این همه از عمل و بندگی چاره نیست چنانکه از مرگ چاره نیست
پیش ازین جواب مکتوبات نیز نمه نوشته شده است مطالعه خواهد کرد بسم الله الرحمن الرحیم
مکتوب هفتم برادر اعز امام مظفر سلام و دعا از کاتب شرف منیری مطالعه کنند
غرض آنکه مکتوب آن برادر رسید در آن نوشته بود که حجاب همین وجود است
همچنین آنکه گفت شعر اذا قلت ما اذنبت قالت مجیبة ـ وجودک ذنب لا یقاس
بها ذنب تمام گفته است اگرچه حجاب ها بی عدد است ولیکن همه را اصل همین است
و همه مبنی برین است خواجه عطار رحمة الله علیه همین گفت بیت الخ تو گم کرده
گنج کرده هم هست اندر تو تو خود را پرده ٭ هر که هست پرده خود شده است و
در پرده خود محجوب مانده اگر این پرده برخاست همه پرده ها برخاست ازینجاست
که می گویند دوستی او از دشمنی خود خیزد هر که دشمن خود نیست در محبت او صادق
نیست تا می گویند در عرصات قیامت چون علم عشاق نصب کنند بعضی خواص حضرت
را ادب کنند و گویند شما از برای خود دوست داشتند و درین عالم آنکه نظر بر خود دارد
محجوب بود و از درگاه دور بود و آنکه از برای او دوست دارد همت او در قبول وصل

و بجز همه یکسانست اگر فرق می کند ناقص بود زیرا که او در انظر بمراد محبوب بود نه بمراد خود تا عزیزے می گوید اگر عاشق در بر آمد کار خود کوشد هرگز خلعت وصل نبوشد عاشق را باید که همت در بر آمدن مراد معشوق بود پس عزیز دیگری گوید آنکه محبوب را برای خود دوست دارد یا خود را برای او دوست دارد مخلص نیست زیرا که خودی او در او در نظر است آنرا که خودی در نظر بود او در عالم اخلاص چه خبر بود در ظاهر علامت او را تعظیماً لحقه دوست داشتن و خود را بکلی نا بود ندانستن است حاصل الامر تا از تو در تو خبری باقیست ذکر اخلاص و ریا قیست آن برادر دل قوی دارد و همت بلند دارد و امیدی صادق که ظهور این دولت از محلی میباشد که عقول ملکی و بشری و ادرک آن عاجز اند نه بینی که مردی بزرگ دری مهتر شعیب پیغمبر علیه السلام راضی شده از برای تزوج صالحه ده سال شبانی کرده و در طلب آتش قدم زده نور قدم در نظر آمد تا گفت انی آنست من جانب الطور نارا و ناگاه مبشر عنایت با خلعت نبوت و تاج رسالت در رسیده این را عقل ادراک کجا کند عاقبت و خاتمت بخیر باد والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم مکتوب هشتم امام منظفر بعد از سلام و دعا این ابیات مطالعه کند مثنویات اوصاف ذمیمه چون بدل شد ÷ هر عقده که در تو بود حل شد ÷ چون نیستی تو شد محقق ÷ خیز و بزن نعرهٔ انا الحق ÷ اینجاست نهایت طریقت اینست خلاصه حقیقت + دیگرے گوید بیت هر کرا آن آفتاب اینجا بتافت + انچه آنجا وعده بود اینجا بیافت ÷ اینک مسلمانی اینک مسلمان اینک ایمان اینک مومن اینک توحید اینک موحد کار بر آمد مطلوب در بر آمده این کوس دولت بر در او زده انا لک شئت ام ابیت انت لی سنت ام بیت اینست که گفت بیت رویت اینست و چنین باشد وصال ÷ دوستانرا با جمال ذو الجلال ÷ و دیگر بشنو آنکه گفت مثنویات

ای خوانده خدای را بعادت　　دوری ز حقیقت شهادت
تا کے بزبان خداپرستی　　این نیست اگر هواپرستی
توحید نه کار آب و خاک است　　آن در دل صاف جان پاک است
خود را بر کاب رهبری بند　　تا باز رهاندت ازین بند

مکتوب تجلی برده است حضرت چون می رفت این رقعه نوشته آمد والسلام بسم الله الرحمن الرحیم

مکتوب نهم حدیث این بار مکتوب آن برادر در طرزی دیگر بود و ذوقی دیگر داشت علامت فتح باب می نماید مبارک باد چون کار بفضل است نه باستحقاق این چه عجب است سحرهٔ فرعون بامداد در سحر و ساحری غرق برخاسته و در تهمت تکذیب موسی علیه السلام کمر بسته و بعزت آن ملعون که بعزة فرعون انا لنحن الغالبون سوگند خورده ساعتی نگذشته بود که تاج معرفت بر سر ایشان نهاده و بر تخت توحید نشانده و عارفان حضرت خود گردانیده تمامت از دنیا و آخرت یکبارگی در گذشته و نداء در عالم داده که والله خیر و ابقی اینست که گفت روی را که خدا آراید گرد مشاطه نرسد شاید اگر نفس کافران بر آدر زبون او گرداند و از حیات تهی که عارفان از مرگ محض است بگذارند و بحیات حقیقی که ابدیست زنده گرداند چون تعرض نشاء صفت اوست دور نبود بل احیاء عند ربهم اشارت بهمین حیات است قطعه

ما چو زنده ایم اول درین کاخ فنا　　باز بر آخر بران وجهی که اول آمده
جان زما برگیر و مارا با دم خود زنده دار　　چیست مهر سنگ اجل بر نامه کل آمده

گویند بزرگی بعد از مرگ بخندید گفتند عجب خندیدن بعد از مرگ گفت عجب از کسانیکه دوستان خدای را مرده دانند بخدای که من زنده ام و همه دوستان خدای زنده اند و این حدیث همین معنی است الا ان اولیاء الله لا یموتون ولکن ینقلون من دار الی دار و همچنین هر که علایق این عالم فانی از خود قطع کند و کوشش او بعالم قدس افتد در رتبه محبت حق جل و علا گردد ظاهر حیات او باطل نه گردد بلکه این حیات محسوس او را محض مرگ نماید نخست آن حیات اینست معنی آنکه

گفته اند من کان فناه فیه کان بقاءه بالله بیت باسوز در آی روشنائی اینک
بافقر در آی بادشاهی اینک ۞ فایده قول بیشتر علماء شریعت و متکلمان اسلام
اینست که روح جسم لطیف است در آیند در جسم کثیف و آن تن مردم است و
دلیل برین قول و آیات قرآن و اخبار پیغمبر صلی الله علیه وسلم الا آنکه کیفیت جسم لطیف
ماندایم که حقتعالی مارا بدان خبر نکرده است ولیکن در کتابی که آنرا اقلیم الاسلام
نام است آورده است که خواص بدان مخصوص باشند بر ایشان واجب است که
با غیر که اهل نباشد نگویند که موجب فتنه شود بسبب قصور فهمها و پوشیدن پیغمبر صلی الله
علیه وسلم مر روح را ازین قسم است اما او را مکشوف بوده که هر که روح را شناسد خود
را شناخته باشد و هر که خود را شناسد پروردگار خود را چگونه نشناسد بعضی اولیا و اصفیا و
علما و حکما را نیز مکشوف است و نگویند و ساکت باشند از آنکه حضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم ساکت بود نگاهداشت آداب شریعت بیت ستانی زبان از رقیبان راز را
که تا راز سلطان نگویند باز ۞ فایده بزرگان گفته اند کوه احد را حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم در حق او فرمود احد جبل یحبنا و نحبه فرد: پیراهن سنگی از ظاهر و
برکشند و بصورت آدمی در صفت صدیقان بایستانند که صفت صدیقان در دو عالم
بود لاجرم همبران صبر زش گردانند اینجا می آید که کسی گوید که کوه احد جماد است و از جماد محبت
و عداوت درست نباید که دانستن محبت و عداوت لازمه حیات ست جواب آنست
احد جبل یحبنا و نحبه این اخبار است از صاحب دل یعنی از حضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم و اصحاب قلوب از جماد خبری دارند و شنوند که دیگران را از آن خبر نباشد ع محجوب را از هیچ چراغی
نصیب نیست تا آورده که اهل کشف از تسبیح جمله اشیا آگاه اند در تسبیح و یسبح لله ما فی السموات و
ما فی الارض سماعها دارند اینست که گفت بیت پیش تو این سنگریزه ساکت است ، پیش ما فصیح
و گویا ست ۞ در عصمت الانبیاء در ذکر مهتر سلیمان علیه السلام آورده که کل عالم با اجزاء خود جز ناطق خود عاشق اند

و طالب اندرا نیمعنی گفته اند مثنوی صد هزاران راز در موی نهند ؛ درویش از غم عشق
خود شوری نهند ؛ ذره ذره عاشقانت در هوا ؛ پر شده از پرتو عشق خدا ؛
جملهٔ ذرات پیدا و نهان + نقطهٔ عشق اند در هر دو جهان +

بسم الله الرحمن الرحیم

مکتوب دهم ابیات دوئی را نیست ره در حضرت تو ؛ همه عالم توئی و قدرت
تو + وجود کون ظل حضرت تست ؛ همه آثار صنع و قدرت تست ؛ آنکه نوشته
بود کفر و شرک بت و زنار می گفتند و نمی دانستم که چیست اکنون دانستم که چیست
این ترا فتوحی بس بزرگ پدید آمده اگر ترا تجو نموده اند انشاء الله تعالی
بعد ازین جمال خود ایمان بہ بینی اینست که گفت بیت کفر اندر خور خود قاعدهٔ
ایمانست + آسان آسان بکافری نتوان رفت + آنکه روزی بزرگی نماز میکرد
در وقت شروع گفت کافر شدم و زنار بر خود بستم الله اکبر این فهم کرده است ملارائی کفر
بری ما قشر کون حاصل نشود جمال انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض
حنیفا جلوه ندهد و تا هر رشته واعتصموا بحبل الله جمیعاً زنار باطن نگردد و زنار
گبرکی هرگز شکسته نشود این فهم نیز از عالم بصیرت است دلیل آنکه از انطرف
نصیبی پدید آید دل خوش دارد و در کار باش تا مزید پذیر آنکه نبشته بود مرا فری مینماید
که کفر این زنار چیست همچنین می فهمم که تا آخر لا اله حاصل نشود جمال الا الله هرگز جلوه
ندهد این نظر نیز از جملهٔ اسرار این راه است و دقایق این کار هر چند دل بصفا تر
نظرها صفا تر و آنکه نوشته بود که این فهم نیز می کنم که بعضی معنی را که بزرگان ذکر می کنند
از زلف و خال و کفر و بت و زنار و صورت ضرورت آن معنی خبر بدین عبارت نیاید ای
برادر اصحاب سلوک را چند معنی پیش می آید و آنهمه از عالم ملکوت است چون خواهند که
درین عالم در عبارت آرند خبر بعبارت کفر و شرک و زنار و بت درست نیاید و این خاصه ارباب
بصیرت است ؛ هزبان گویان را انجا راه نیست هرچه می نماید از احوال و معنی صادقان

ومراتب و منازل سالکان فسحت خاطر جمع دارد که کریمان چون محتاجان را محتاج ایشان
نمانند از کرم نوا کنند پس هر چه نمی آید دلیل است که خواهند داد تو در کار باش وقت بود
دیگر است وقت دادن دیگر و آنکه نبشته بود از خودی خود چون خلاص یابم ای برادر اگر از خود
خلاص یابی وحده لا شریک له بود همه روندگان راه را این تمنا تمام است مصرعه
تا بخت کرا بود کرا دارد دوست ❊ آنکه نوشته بود حال غلبه کرد چه چنین گمان بردم که
گوئی این سخن کسی می گوید که سبحانی ما اعظم شانی بحرف و صوت نمی شنوم اینجا اگر
برادر حرف و صوت چه کند جواب این مسئله تمام از خواجه عطار شنو که گفته است اگر شاید
درختی بجز اسرار انی انا الله را چرا نشاید که منصور حلاج بجز اسرار انا الحق را اما آغاز است چون صفا
زیاده خواهد شنید بیت هیچ هستم می ندانم یا نیم ❊ چون همه خود اوست آخر من کیم ❊ و آنکه
نبشته بود خبر فرایض و سنن همه تاراج شد لاجرم ❊ مصرع آنجا که سلطان خیمه زد غوغا نماند
عام را ❊ هنوز کار پیش است بیت عشق را امروز و فردائی بود ❊ کفر و دین اینجا و آنجا
بود ❊ ای برادر سعادت آن مراد است که او را بود و نمانید پس گویند بتخانه و کفر و شرک و بدی
اکنون خنگ بر دامن شمن به کفر بالطاغوت زن تا بدولت و یومن بالله رسی و جمال
ایمان بینی مصرع کافر نشوی عشق خریدار تو نیست ❊ و آنکه نوشته بود در خاطر می گذرد که
چه مرید باشد که نام پیر بر زبان آرد نام مخدوم نمی توانم گرفت جواب از این حدیث فهم خواهم کرد
اکلم لفضل ابوبکر بکثرة الصلوة و لا بکثرة الصوم و انما فضل بشی وقر فی صدره هر چه ابوبکر
را بود از همین معنی بود دوگانه شکرانه بگذارد از این کلمات که میشود که ای کافر و ای مشرک و ای
بت پرست ❊ ای زنار دار و ای سگ تو مار افشانی این را در عالم محبت ناز و دلال و کرشمه محبوب
گویند با محبان این طائفه را در شنیدن این کلمات آن ذوق است که در تحریر نیاید بس لم یدرک
لم یدر بیت گه ناز و گه کرشمه گه خشم و گه عتاب ❊ مسکین دلم چرا نشود زین همه خراب ❊ آنکه نوشته
بود در باب نشانه که هر چه در مکتوبات باید خواهد همه در نشانه فرو خواندم گوئی این نشانه در پیش

دل من خبری بیان می کند نشانیهای مخدوم وانچه بمن میرسد نوشتن چه حاجت است جواب
نزدیکتر است این معنی بدانکه ما صب الله شیئاً فی صدری الا وقد صببت فی صدر
ابی بکر زین صب از دل بدل بود زبان را خبر نه چون دل مرید را با دل پیر مقابله افتد
بر قدر مقابله از ان دل برین دل صب شود اگرچه نبشتن و زبان درمیان نبود چه باز
واین استعداد مرید را بغایت عذر است وآنکه می نویسند می خوانند همه بیک دفعه بازم
کل من علیها فان تمام شود تا ویبقی وجه ربک جمال نماید ای برادر مقصود جمله طالبان
عالم وسالکان روی زمین همین است واین را عالم وحدة گویند همه جا کثرت است دوی
ست مگر اینجا اگر از هزار رونده یکی باد وبدین دولت رسد بسیار بود ترا آسان ننماید اما
درکار باش تا وقت آید خواجه عطار گوید مثنوی انچه تو گم کرده گز کرده + هست اندر
تو تو خود را برده + هرچه در توحید مطلق آمده است + آن همه در تو محقق آمده ست
آدم اول سوی هر ذره شتافت + تا بجود او ذره او را نیافت + وآنکه نبشته بود که
عورت صاحب جمال باکمال بین النوم والیقظه جانب را نشاء من الشاده بود ای
برادر در راه سالکان همچنین چیزهای امتحانات حتی لیظهر الصادق عن الکذوب
بسیار است اما چون بر سنت خواجهٔ عالم صلی الله علیه وسلم کار می کنند که مازاغ
البصر وما طغی سلامت می گذرد تا آن الی ربک المنتهی می رسد بیت خبر وصل تو ام
حرام بادا + حاجت که نخواهم از خدا من + وآنکه نبشته بود از رو فقر وغربت حقیقی
می باشد چنانکه کسی را محبوس کرده نماید همچنین مرا نیز نماید دلی نمیدهد اگر نمیدهد آید نمیبود
ما الامور مرهونة بمواقیتها سنت الهی جاری برین است وآنکه نبشته بود بعضی وقت مستی
پیدا شود چنین وچنان ترتیب آن زمان نگاه نمیتوانم داشت آن زمان ترتیب از تو که می طلبد
در ترتیب آنکه او بود که مست نبود وآنکه نبشته بود اقامت فرائض وسنن ومستحبات وضو ونماز نیست
وضو ونماز نمیتوانم کرد این نشان محفوظی است علامت سکر است انبیت خاطر جمع دارد و در کار باید

هرچه نوشته بود از هستی همه دلیل فتحیاب ست و آنکه نوشته بود این کلمات از مخارج حروف
و اصوات نمی شنوم مخارج حروف و اصوات از عالم ملک ست آنچه تو میشنوی ملکوت
ست این کلمات را در دیوانگی و هستی اثری دیگر بود چون از عالم دیگر است هر آئینه اثر
او دیگر بود آنکه عین القضاة رحمة الله علیه فرموده است که در فنا همه سالکان برابر اند
اما در بقا تفاوت فنا بمنزلهٔ مرگست و در مرگ لابد همه برابر اند و بقا بمنزل نزول است یعنی
از موت در قرب حضرت اهل قرب در قرب تفاوت اند آنچه یاد آمد نبشته شده ملال هم
آورد والده و همشیره و برادران و خواهر زاده فخر الدین و تاج الدین را سلام و دعا برسانند

والسلام بسم الله الرحمن الرحیم مکتوب یازدهم ای برادر سنت الهی جاری برین است
که این آیة متضمن آنست که هو الذی ینزل الغیث من بعد ما قنطوا و گردش احوال موسے
علیه السلام همبرین سنت بوده است اولش در تنور انداختند پس در دریا افگندند پس در
دست دشمن انداختند پس قتل قبطی در دست او راندند پس در رعب افگندند پس ده
سال در شبانی انداختند پس در بادیه خونخوار افگندند شب تاریک بود و ابر سیاه
برخاست و برق و رعد غریدن گرفت و گوسفندان رمیدن گرفت و گرگان در
رسیدند و سرما فرو گرفته و زن را درد زادن گرفت همه اسباب هلاکی موجود شد
آنگاه موسی صلوات الله علیه در طلب آتش قدم زد گفت انی آنست نارا آنگاه کان
علی الفتوح ندا از مقصود و مطلوب در رسید یا موسی انی انا الله برین منوال چون
آن برادر را نظر بر عدم اهلیت خود بر ناشایستگی خود افتاد از خود کار خود
نا امید شد دل بر هلاکی خود نهاد اگر وقت فتوح در رسد در کار کشاده گردد عجب نبود
مبارکباد والسلام بسم الله الرحمن الرحیم مکتوب دوازدهم احادیث آن
برادر جمله مطالعه کرده شده هر حدیثی شوری و غوغائی دیگر داشت تا ازین شور و غوغا چه پدید آید
آمد انشاء الله تعالی ختم این کار جمال این بیت بود بیت من کدامی زهد و تقوی

من کدامی خانقاه ÷ ساقیا باده بده آتش بزن پشمینه را حدیث اجزای که شرح
مشارق نوشته بود آن مقدار که بیاض سواد بود مطالعه کرده شد موافق خاطر بود
معانی بسیار دارد از هر نوعی و جنسی وحالی دران مشغول کننده است هو شد از
سوراکار با علوم افتاد است علم را در گوشه نهد عاقبت بخیر باد بسم الله الرحمن
الرحیم **مکتوب سیزدهم** برادر عزیز امام مولانا مظفر سلام و دعا از کاتب
حروف شرف منیری مطالعه کند غرض آنکه پیش ازین مکتوب فرستاده شد ÷ درین
تاکید بسیار کرده ÷ لیکن تاکید دیگر کرده میشود از تاکید بسیار دارد در حق حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وسلم در قصه زید و زینب حق تعالی اخبار کرده است
وتخشی الناس والله احق ان تخشاه داردن پیغمبر علیه السلام با جلالت نبوت گفته
است فلا تشمت بی الاعداء و مریم مادر عیسی پیغمبر در زادن فرزند بی شوهر گفته
است یا لیتنی مت قبل هذا وکنت نسیا منسیا والسلام لاحول ولاقوة الا بالله
بسم الله الرحمن الرحیم **مکتوب چهاردهم** مکتوب آن برادر رسید مطالعه کرده شد غوغا و
شور هر چه باشد خر فرو بردن دروغ تازدن راه نیست تا غزنی گفته است انا الحق
گفتن منصور از ناگنجانی بود هر آئینه حوصله چون وسیع بود در وهمه بگنجد اگر تنگ بود
نگنجد بیرون افتد این نکته درین باب اصلی قویست خاطر جمع دارد حقتعالی مبارک
گرداند والسلام بسم الله الرحمن الرحیم **مکتوب پانزدهم** برادر اعز مولانا مظفر
سلام و دعا از کاتب حروف شرف منیری مطالعه کند مولانا حمید الدین ناگوری
راست رحمة الله علیه رحمة واسعة **رباعی** گفتگوی بحالت کشف است ÷ هر که گوید از وخطا
حاصل اندر زمان استغراق ÷ شاهد روح جز خدا نبود ÷ چون سالک را ازین آیه که کل من
علیها فان ویبقی وجه ربک ذوالجلال والاکرام کشف شد وحده لاشریک له برو جلوه
گرد جز انا بگوید دیگر چه آید اما چون شحنه غیرت وار سیاست نصب کرده است آدمی گوید من صح

بالتوحید فضلا اولی من حیا رغیره چگند که لب بر نه بندد بیت ز مستی گر بگوید رمز عشقش ÷ خرابش
در شریعت دار باشد ؛ حدیث ای برادر آنچه اهل ذکر گفته اند درین باب این ست
کان اول ما ذکر الله به نفسه هو انا فذکره علی الحقیقة انا و باقی الاذکار کلها بل جمیع کلام
العالم حتی صوت الحیوانات صدا ر الثلاث الکلمة اعنی انا فما دام الذاکر یسمع من
باطنه لا اله الا الله او هو او انت او اسم کان فهو بعد یسمع من الصدا فاذا سمع انا دائما
بقدر علی دفعه فهو الذاکر الحقیقی ترجمه آنچه می شنوند حق تعالی سالک را نطق تن آدم را
بلکه نطق جمیع جمادات و نباتات و حیوانات را اینجا به بیند اگر می شنود از ایشان
همان ذکرے که خود می گوید پس آن ذکر صدا بود مر ذکر او را و این کشف
خیالے بود نه حقیقی و اگر می شنود از ایشان ذکرے که مخصوص است بهر چیز
پس آن کشف صحیح بود و حقیقی بود برین دو اصل تامل کند این قسم که
نبشته بود جمله حل خواهد شد ان شاء الله تعالے حدیث اے برادر آنچه از خمخانه
وحدت ترا می خورانند قدح قدح خوش خوش مے خور و به مستی مکن بشنو
که چه می گوید رباعی بر بند زبان که عاشقانش ÷ در عشق نمی خرند گفتار را
دیدی که بسکر عشق رمزی ÷ حلاج بگفت و رفت بر دار ÷ هر کرا آن آفتاب اینجا
بتافت ؛ آنچه آنجا وعده بود اینجا بتافت ÷ آنچه می خوری خوش باد و خوش
تر باد و بسیار گوارا باد هر روز تشنه تر باد بیت هست دریای محبت بے کنار
لاجرم یک تشنگی شد صد هزار اینجا کار بر قدر همت است هر چند که همت بلند تر
تشنه تر هر که صاحب همت آمد گر شد همچو خورشید از بلندی فرد شد بیت هر کرا
همت درین راه آمدست ÷ گر گدائی میکند شاه آمدست ÷ حدیث بار ذلت باید کشید
و ندره را چاره نیست در قهر لطف بر ذره باید شد و اگر نه خام ماند آخر کار سالک همین
ست تنها تر است بیت تا نگردی نقطهٔ فرد ای پسر ؛ کی توان خواندن ترا مرد ای پسر

بیت دیگر سر وگردد زمانہ ناخوردہ ؛ نرسی بر در سراپردہ + ای برادر این ہمہ کہ
با سالک میرود برای برداشتن غیر میرود از میان تا ہر روز بروز پختہ تر گردد نہ بہ ہلاک
وی خاطر جمع دارد رباعی در محبت تا کہ غیرے ماندت ؛ دود ردون کعبہ دیرے ماندت
چون نماند در دل از اغیار نام ؛ پردہ از محبوب برخیزد تمام ؛ اینجا ترا رسد کہ منظر
باوی غیر کجا غیر مجازی خواستہ ام نہ حقیقی حدیث ای برادر مکاشفات را نہایت
نیست چون از عالم بے نہایت است در تحریر چون گنجد و در عبارت چون آید
چنانکہ گفت رباعی شرح دادن حال عاشق جاودان ؛ از عبارت برتر است
واز بیان گر زبان گردد گیتی سالہا ؛ ہم نیارد داد شرح این حالہا ؛ حدیث
ای برادر ہر چند از دریای بی نہایت خوردن و فرو بردن و لب پاک کردن دشوار است
و دشوار تر است کوہہا در عدم شوند بیچارہ آدمی کہ باشد ولیکن چون بدو رشد دریا قطرہ
بود از نیجاست کہ گفتہ است امام شبلی رحمۃ اللہ علیہ زب روفی تحیرا چون مست شد
تشنہ تر شد ہر چند خورد توانا نیست کہ گفتہ بیت مست مستم مرا شراب دہید
خرقہ بسجدہ ام بآب دہید بیت دیگر گر محبت ذرہ پیدا شود + کوہ از سیری
او دریا شود ؛ حدیث چون کسی با بلا خو گرفت بلا عیش گشت بدین جہت میتواند
کہ دریا فرو بردہ از جای بجنبد از نیجاست کہ گفت بیت ہر بلائی کہ جان نماید از وی
از یکی در ہزار شاید از وحدیث برادر راہ توحید کردن مردانست دریا ہ
محیط است آنجا علم و عقل غرقہ نشستن از کجا و گفتن از کجا ہر دو ہر کہ درین دریا
افتاد در عالم حیرت افتادہ است کہ گفت فرد قطرہ کو غرقہ دریا بود + ہر دو کونش
جز خدا سودا بود + عزیزی دیگر خوش گفتہ است قطعہ شبی در خود نگہ کردم جمال کبریا دیدم
بس از خود چون بخود رفتم ہمہ ملک بقا دیدم ؛ مرا در عالم ناسوت چشم عقل بود آنگہ ؛ چو
در لاہوت بنشستم چگویم تا چہا دیدم + محیطی یافتم کز وی یکی قطرہ است نفس کل + شدم در

حضرت کانجا همه شاهان گدا دیدم ٭ تجلی کرد نور قدس در من اندیدهٔ باطن + نظر در هر چه می کردم
همه عالم خدا دیدم ٭ نه من بی او نه او بی من خود او را من دو چون گویم + که دین هم
یکی گویان دو گفتن ناروا دیدم ٭ انا الحق گفتم آنجا من طفیلی شد همه گویم ٭ و لی
با آن همه خود را طفیل مصطفی دیدم ٭ مگو با من چه دین داری خوشم با دین توحیدش
همه دین بر صواب آمد دگر دینها خطا دیدم ٭ حدیث ای برادر هر چند از فیض
رحمتی وسعت کل شی صب در حق خویش بیشتر بینی عجز و نیاز و خواری اضعاف
و مضاعف بیش کنی در همه از انجا بینی نه از کار خویش بیت هر هدیه که داری
ای تو درویش ٭ آن هدیهٔ حق شمر نه از خویش ٭ تا سلامت بگذری و زخم نخوری
عزیزی دیگر گوید بیت عزت چو درنا شاید نی هیچ شک ای سالک ٭ در کون و مکان
ما را جز خوار نباید دید ٭ دیگر نیز گفته است رباعی هر کس که ذلیل کرد خود را + اندر
نظرش همو خلیل است + عاشق زبر ای معشوق ٭ در دو بینی و آخرت ذلیل
است + حدیث یک شرط این کار قناعت است هر کرا قناعت نبود او را در
بازار باید رفت و او را باین حدیث چه کار قناعت ملکی است که از و ملکی بیشتر نه
چنانکه گفته اند رباعی هیچ کس را در جهان بجز دبیر ٭ از قناعت نیست ملکی
بیشتر ٭ هر که در راه قناعت مرد شد ٭ ملک دنیا بر دل او سرد شد + حدیث
رعایت حقوق بر قدر و امکان شرط است تا بسلامت بگذری تا در طور عقل
است راست رفتن است و راست گفتن است و در راست رفتن بی شبهه
مزید بود نه نقصان نه هر که راه راست میرود بمنزل میرسد از ینجاست که گفت قطعه
هر که در راه محمد ره نیافت تا ابد گردی ازین درگه نیافت + دولت انجا جو و دین
آنجا طلب مرجع اهل یقین انجا طلب ای برادر انچه از بعضی منقول است از سکر و غلبه
خبر می افتاده است ایشان در ان معذور اند اما پسندیده روش میان این طایفه نیست معلوم

علی السنة فیقع لع کتمان السر یعنی کتمان سر التوحید و بالاحل الکشف قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی
یحببکم الله موید این حروف است درینمعنی عزیزی می گوید مثنوی او دلیل تو بس تو
راه مجوئی ؛ او زبان تو بس تو باده مگوئی ؛ هرچه او گفت گفت مطلق دان ؛ هرچه
او کرد کرده حق دان ؛ خاک او باش پادشاهی کن ؛ آن او باش هرچه خواهی کن
هر که چون خاک نیست بر در او ؛ گر فرشته است خاک بر سر او ؛ ازینجا معلوم شود که بعضی
تا اهل فضول بگمان فاسد مراد جهل خود در راه محمدی نمیروند لاجرم ازین حدیث
بوی نصیب ایشان نه راست رفتن بی رهبر محال است که گفت مثنوی کور
هرگز کی تواند رفت راست ؛ بی عصاکش کور را رفتن خطاست ؛ راه دور است
پر زآفت ای پسر ؛ راه رو را می بیار و راه بر ؛ در مکتوب آن برادر احادیث
بسیار بود چون این قصه دراز است که بپایان رسد بیت شب رفت حدیث
ما بپایان نرسید ؛ شب را چه گنه حدیث ما بود دراز ؛ بدین مقدار که نبشته شده است
انشاء الله تعالی غرض حاصل خواهد شد چنانکه گفته است هر جا که کس است یک حرف
بس است والسلام بسم الله الرحمن الرحیم مکتوب شانزدهم برادر اعز امام
مظفر سلام و دعا از فقیر حقیر شرف منیری مطالعه کند و مقرر آن برادر گردد خاطر بجانب
آن برادر متعلق بود نباید که در کار آن برادر خللی افتد مانعی و صارفی در میان آید
چون مکتوب آن برادر بکیفیت و منشرح رسید مطالعه افتاد بحمد الله همه بخیر بود و همه
موافق خاطر این فقیر بود و احادیث که در باب شنیده و دیده خود نبشته بود همه مقدمات
و معانی بر سنن و طریق روندگان و سالکان بود بحمد الله علی ذلک امید است که کارهای
آن برادر درین راه راست رود و روز بروز فزید گردد اما رونده این راه را انواع مقامات

بود که از اکشف و کرامات خوانده اند زنهار آنهمه بت و زنار همت خود نشمرد با زاغ البصر و ما طغی
فراموش نکند و راه دیگر ذکر برادر آن برادر کشاده اند آنچه است عجائب و غرائب از عالم ملکوت پدید

خواهد آمد که آسمان زمین بار آن نتوان کشید مگر دل هر آمیز رستم و هم رخش رستم کشند
قوی دل باشد همه را فرد بر داهل فرید نعره زند کار طالب حق اینست دران هیچ باکی
نکند اگرچه غائب آید که مغلوبی بود هلاک نبود و آنچه انوار از جانب زمین ظاهر میگردد
سفلی و ملکی یعنی گذشتن است از سفلی و ملکی و آنچه از جانب آسمان ظاهر میشود علوی
و ملکوتی است یعنی ترقی است از ملک و ملکوت و آنچه آفتاب و ماهتاب را تمام دیده است
آن دل است که منور شده است دوگانه شکر بگذارد و از ظلمات بشریت می گذرد
انشاء الله تعالی کلی بگذرد و در صحرای دل افتد گردش تمام شود و در روش پیش آید و آنکه
عمل می کند قوی کاری داند و فوائد آن مشاهده شده است و در ذکر گفتن بنوعی و جهی
تقصیر نبود اگر از ذکر شغل مذکور حاصل گردد دولتی داند و غنیمتی شمرد و ذاکر را اصل کار گرسنگی
است هر چند شکم خالی تر ذوق فوائد ذکر غالب تر و ظاهر تر اگر یک روزه طی تواند کرد تقصیر
نکند و از ضعیف شدن قالب نترسد که مضرت نباشد از ان برادر این کار آید ای برادر
فوائد گرسنگی در تحریر و تقریر نیاید و این کار بی گرسنگی دست نه دهد معاینه خواهد کرد آنکه
نبشته بود این زمان مطالعه شرح آداب المریدین طاقت ندارم زاهد را همین پیش آمده
است نزدیک است که هلاک شود ای برادر این زمان مطالعه دیگر است انشاء الله
تعالی بعد ازین مطالعه دیگر خواهد شد و مفهوم دیگر خواهد شد بجزو دیگر محمد قلندر برده است
انشاء الله تعالی برسد و آنکه نبشته بود خواجه خضر را دیده است که گوئی بالا لعبت کن
دوگانه گذارده است و شکر بگذارد که آن بشارت است که این کار مر آن برادر را
راست گردد انشاء الله تعالی و آنچه از خوف شر شیطان و مکر نفس نبشته بود اما این
زمان آن برادر درین عالم و در غیب را آشنا شد مدخل شیطان و مکر نفس بشناخت انشاء
الله تعالی تشویش نخواهد شد باین هم سورۂ یٰسین خواندن عادت کند و آنکه نبشته بود در روائح طیبه
بسیار مر که در عالم محسوس نیست ای برادر آن ملکوتی است از ادراک مانند و مثل کجا باشد تخییل

نبشته شده است چندان تیرح نکرده شده است والسلام بسم الله الرحمن الرحیم مکتوب
هفتدهم امام مظفر بدانکه اللهم لا مانع لما اعطیت ابیات چون نیستی تو شد محقق ؛
تیز دهمه نعره انا الحق ؛ اینجاست نهایت طریقت ؛ اینست خلاصه حقیقت + احادیث
آن برادر جمله مطالعه افتاد قاضی زاهد هم حاضر بود او نیز مطالعه کرد ای برادر هوشیار باش
و بیدار باش اگر درین تماشاها دنمایشها کسی را لوقت افتد افرءیت من اتخذ الٰهه هوٰه
او را پیش آید در دائره لا درنید در بان الا مقید گردد در بان الادنی کیست آنرا
که ابلیس گویند از وی بشنو چه می گوید بیت معشوق مرا گفت نشین بر در من ؛ مگذار درون
هرکه ندارد سر من + ای برادر بعد قطع عقبات در تماشا عالم ملکوت بسیار کسان را راه زده
است و ایشان را گمان آنکه بمقصود راه یافتیم اینست که گفت رباعی افگنده دلم
رخت بمنزل گاهی + کانجا نبرد بصد دلیل آن راهی ؛ چون من دو هزار عاشق اندر
راهی ؛ بیگانه شدند بر نیامد آهی + اما ارباب همت و اصحاب معرفت این
تخته را در مکتب مازاغ البصر و ماطغی درست کرده اند ملک ملکوت ایشان را
کی سیر تواند کرد منزل ایشان بعالم قدس کی قدم گاه جبرئیل بود سبحان الله
زهی همت یکی در کار آن سر مهجور آن نظر کن و بشنو که در زاد الارواح آورده
است قال وهب ابن منبه رضی الله عنه قرات فی بعض الکتب ان ابلیس لقی
موسی علیه السلام عند الطور فقال موسی لابلیس ما منعک ما فعلت اذلم تسجد لادم فقال
ابلیس ما اردت ان ارجع عن دعوی المحبة فاکون فیملک انی ادعیت محبة فلم
ارا ان اسجد لسواه فاحضرت العقوبة علی کذبی ذانت ادعیت محبة فقال لک انظر الی
الجبل فان استقر مکانه فسوف ترانی فنظرت ولو غضت عینیک الرأیته اهل محبت
و ذوق را اینجا کارهاست و سرهاست برین نظرست که عین القضاة رحمه الله علیه
می گوید توچه دانی که ابلیس کیست جبرئیل صفتی باید که در وید دیگر او نظر کند از تیمعنی

گفته است بیت سر باخته آن ره رو از سجدهٔ غیر او * گر مرد ره او ولی از آتش تبا اید
وقتی یکی از اهل طلب دل خود کرد در باطن او فرو خوانند که ای مدعی کذاب دل
را طلب یا ما را بیت یک در رو و غرق بدین طریق * یک یک بر خوان اگر حریفی
ای برادر آنکه گفته اند من شغل النظر الی بالاثر آن جای آید که محبوب غیر پذیر بود
اما چون محبوب عیب پذیر بود نظر بر اثر اینجا جفا بود چنانکه گفت بیت چون بود
دیدار یوسف ما حضر * در نباید هیچ پیوند دگر * اصحاب محبت بیش دانند که در عالم
محبت چیاست چون یوسف پیغمبر علیه السلام را دید نیز برفت تا جائکه اد را ندید بر دیدها
را نیز ندید چون بوی پیراهن یوسف علیه السلام باز آمد دیده نیز باز آمد ازین معنی گفت
است بیت هر که او را یوسف گم کرده نیست * گرچه ایمان آورد آورده نیست

حدیث برادر فخر الدین نوشته بود قال النبی صلی الله علیه وسلم خلق الله الخلق
من ظلمة ثم رش علیه من نوره بحکم این حدیث ای برادر خلقت جمله مخلوقات از ظلمت
بود چون رش علیه من نوره شد هر یکی بر قدر قابلیت خود نور اقتباس کرد و منور
شد بر سبیل این معنی تمام مخلوقات ذرات نور جمال الله اند و هر انواری که مخلوقات
راهست مستعار نور جمالی نور الله است الله نور السموات والارض اینجا جلوه گری
کند مولانا روم راست گفت قطعه ماه رویان جهان از حسن ما دیده اند *
ذره ذره دیده اند از حسن و از احسان ما * عاقبت این ماه رویان کاه رویان
میشوند حال و زوال این بود در حضرت سلطان ما * روز شد ای خاکیان
در دیده ها رار دکنید * خاک را نور از کجا حسن از کجا ای جان ما * حدیث مسلمانی
دیگر است و مسلمان دیگر همچنین است همه منافقان در ظاهر مسلمان بودند و
چون مسلمانی ندانستند با کافران برابر آمدند اینست که گفت مثنوی سالکان
اسلام گر آسان بری * هر کسی چون شبلی و او هم شدی * تا نه گردی تو مسلمان

از درون ٭ کی تو اندر شد مسلمان از برون ٭ حدیث روزی ابلیس از خواجه منصور حلاج سوال کرد که یا منصور ابلیس یکبار انا گفت مردود شد و منصور هزار بار هر روز انا می گوید و مقرب می گردد فرق چیست میان آن انا و این انا خواجه منصور جواب گفت که ابلیس انا را با خود اضافت کرد و منصور انا را با خدا اضافت کرد لاجرم منصور ازین انا مقرب گشت و ابلیس از آن انا مردود شد اینست که گفت مثنوی گفت فرعونی انا الحق گشت پست ٭ گفت منصوری انا الحق او برست ٭ آن انا را لعنة الله در عقیب ٭ وین انا را رحمة الله در حبیب ٭ حدیث سعادت عظیم دان که عاشق خود را در معشوق گم کند هر چه گوید بزبان دوست گوید و هر چه بشنود بگوش دوست بشنود و کرده او کرده حق شمارد بیت کار یکه کنی تو در میان نه ٭ آن کرده حق بود یقین دان ٭ بسم الله الرحمن الرحیم مکتوب هیجدهم برادر اعز امام مظفر سلام و دعا از کاتب حروف شرف منیری مطالعه کند نوید خیر حدیث آن برادر رسانید مطالعه افتاد ای برادر نوشتن و گفتن همه برون پرده است و درون پرده اینست که گفت رباعی چون سر ازل طعمه ابدال شود ٭ این جمله قیل و قال پامال شود ٭ هم مفتی شرع را جگر خون گردد ٭ هم خواجه عقل را زبان لال شود ٭ و دیگر آن برادر بر قانون و اصول انیکار مطلع گشته است حاجت نبشتن ازینجانب کمتر مانده است چنانکه گفته است بیت سرت ازل از هر چه یاد بود ٭ رسد اینجا که یاد یاد بود ٭ مهتر از نگار دیار خویش هر چه عاشق باشد بنویسید مگر در آن باب خیری احتیاج افتد نبشته اند از جانب کاتب وصیت این قدر است که وصیت ملازم و السلام بسم الله الرحمن الرحیم مکتوب نوزدهم احادیث آن برادر جمله مطالعه افتاد بخیر بود مبارک باد اما هشیار باید بود آنکه از خواجه بایزید قدس الله سره العزیز نقل است سلخت نفسی کما تسلخ الحیة من جلدها ثم نظرت فاذا انا هو ما دست ای کانه هو لانه هو تحقیقا و فرق بین قولنا هو هو و بین قولنا کانه هو

کما ان الشاعر تارۃً یقول کانی من اہوی وتارۃً یقول انا من اہوی وہذہ بمنزلۃ قدم فان من
لیس لہ قدم راسخ فی المعقولات ربما لا یتمیز لہ احدہما عن الآخر فنظر الی کمال ذاتہ وقد تزین
بما لا یلیق بہ من حلیۃ الحق فظن انہ فیقول انا الحق وہو غلط غلط النصاری حیث راؤ ذلک
فی ذات عیسیٰ علیہ السلام فقالوا ہو الالٰہ وحیث یطلق الاتحاد یقال ہو ہو لا یکون الا بطریق
التوسع والتجوز اللائق بعبارۃ الصوفیۃ والشعراء فانہم لاجل تحسین موقع الکلام من الافہام
یسلکون سبیل الاستعارۃ کما یقول الشاعر انا من اہوی ومن اہوی انا وذلک مأول
عند الشاعر فانہ لا یعنی بہ انہ ہو تحقیقاً بل کانہ ہو فانہ مستغرق الہم بہ کما یکون مستغرق
الہم بہ کما یکون مستغرق الہم بنفسہ فیعبر عن ہذہ الحالۃ بالاتحاد علی سبیل التجوز والتوسع اھ
خواجہ سنائی است علیہ الرحمۃ مثنوی وصف او ز پی علم نیز و نیست ؛ ہر چہ در حشمت
آمد آن او نیست الخ نیز و تو بیش ای رہ نیست ؛ غایت وہم تست اللہ نیست ۱۲ این
جملہ از تقریر امام غزالی رحمۃ اللہ علیہ نوشتہ شدہ است نقل از شرح اسماء الحسنی امام غزالی
رحمۃ اللہ می گوید الحق ہو فی مقابلۃ الباطل والاشیاء تستبین باضدادہا وکل ما یخبر عنہ فاما
باطل مطلقاً واما حق مطلقاً واما حق من وجہ واما باطل من وجہ فالممتنع بذاتہ ہو الباطل
مطلقاً والواجب بذاتہ ہو الحق مطلقاً والممکن بذاتہ ہو حق من وجہ باطل من وجہ فہو من حیث
ذاتہ لا وجود لہ فہو باطل وہو من جہۃ غیرہ مستفید الوجود فہو من وجہ الذی یلی مستفید الوجود
موجود فہو من ذلک الوجہ حق ومن جہۃ نفسہ باطل ہو کذلک ازلاً وابداً من حیث ذاتہ لا یستحق
الوجود ومن جہۃ غیرہ [illegible] فہو باطل بہ انہ حق بغیرہ وعند ہذا تعرف ان الحق المطلق ہو الموجود الحقیقی بذاتہ
الذی منہ کل حق حقیقۃ خطا العبد من ہذا الاسم ان یری نفسہ باطلاً ولا یری غیر اللہ حقاً والعبد
وان کان حقاً فلیس حقاً بنفسہ بل ہو حق باللہ فانہ موجود بہ ولا بذاتہ بل ہو بذاتہ باطل
لولا ایجاد الحق لہ چون آن بزرگ در این نوع بیش آمدست ۱۲ من عرف اللہ اطال لسانہ باید کہ
گفت و شنید بر قانون اصول بود و از قانون اصول تجاوز نکند تا علم و عقل با تست نبابر

آن این نوشته شده است مطالعه کنند ❊ بسم الله الرحمن الرحیم مکتوب بیستم برادر اعز الانام
مظفر هر نفس کار مظفر باد بالنبی و آله الامجاد سلام و دعا از کاتب حروف منیری مطالعه
کند و مقرر آن برادر باد که مکتوب آن برادر مشتمل بر احادیث بعد رفتن مولانا
تقی الدین رسیده بود مطالعه افتاد و کیفیت تمام معلوم گشت ای برادر چون بابت
و حدوث دعوی قدس طهارت که حضرت عزت او راست نشاید در عالم ما ممتنع الوجود
است پس یقین باید دانستن که یا که از لوث و حدوث یا در قدم است یا در
عدم ازینجا همان می آید که آن عارف گفته است عدما لا وجود له محدث را چون
بقدیم راست نیست عدم شده به عزیزی دیگر میگوید قطعه چون قدس خدای
لا یزال است ❊ پس دم زدنی کرا مجالست ❊ دعوی کمال مر بشر را ❊ در عالم قدس
او محالست ❊ با لوث حدوث دعوی قدس ❊ هر کس که کند از ضلالست ❊ پس
هر آئینه بشر را بر قدر استعداد خود و قابلیت خود بیش نتواند بود استعداد و قابلیت
قسمت ازلی ست بسعی و کوشش بنده را آن مقدار ظاهر شود که قسمت شده
است همین بیش نیست اما چه چاره ای برادر دعا بزرگان اینست اللهم لا
مانع لما اعطیت اگر هژده هزار عالم جمع شوند چون خداوند جل و علا بنده
را مرتبه و محلی در دنیا یا در عقبی نهاده بود باز نتواند کرد اعتقاد برین محکم کن و
پاک مدار اگر کونین بر در تو آید آورده خود چه باشد و قصه ما دراز است جمله
پیدا شد از آنچه نویسم در کار خود باید که صادق باشد در سعی کوشش بحکم شرع
جد و جهد نماید درین آیة تامل کنند قال الله تعالی قل ان کنتم تحبون الله
فاتبعونی یحببکم الله و یغفر لکم ذنوبکم عزیزی گوید مثنوی خیالست اینکه بی شرع
و طریقت ❊ کشایدت همی راه حقیقت ❊ طریقت بی شریعت نیست
حاصل ❊ حقیقت بی طریقت نیست حاصل ❊ بیک دیگر تعلق هر سه

دارد بکسی شان تفرقه کردن نیارد و بعاقبت و خاتمت بخیر باد آمین بسم الله
الرحمن الرحیم مکتوب بست و یکم برادر اعز امام مظفر اعز الله بحبته سلام و دعا
از کاتب حروف مطالعه کنند غرض آنکه مکتوب آن برادر مشتمل با حادیث رسید
مطالعه کرده شد و بر مقصود اطلاع یافته بحمد الله شکر بر آن برادر واجب است
که حقتعالی آن برادر را چنانچه اوست بدو نمود تا از دو به کلی بریده بیزار شد و دشمن گرفت
و بریدن از خود و دشمن گرفتن از نفس خود بشارت است بحجه حق سبحانه تعالی دلیل
است بر کشاده شدن کار بار مردان که همه را فتح باب همین بوده است که او را چنانچه
اوست بدو نموده اند تا از خود بریده و بدو پیوسته است و آنکه نبشته بود که یکی
شیخ می گوید یکی مخدوم می گوید دیگر مرد دین می گوید یکی می گوید که برکت قدم تو چنین
کار شدی برادر چون ترا چنانچه بود بتو نمودند اگر هزار چنین و چنین بگویند و بنویسند
هرگز بر آن فریفته نشوی لیس الخبر کالمعاینه این دعا را آن محل بخواند اللهم اجعلنی
خیرا مما یظنون ولا تواخذنی بما یقولون واغفرلی مما لا یعلمون اهل معرفت را مدح و
قدح خلق چه زبان که نزدیک ایشان مدح و قدح خلق هر دو یکی است نه ممدوح خلق
ممدوح است و نه مذموم خلق مذموم است پس خاطر این قسم فارغ دارد و در کار
خود باشد تا روز بروز مزید بود زینهار کالفتگی کردن و حلی نمودن نشانند و صحبت
آن برادر چندین کسان مشغول اند همه را زبان دارد انچه حقتعالی نصیب آن
برادر قسمت کرده است همان است لا ینقص و لا یزید چون چندین کسان بسبب آن
برادر دین کار آمده اند باید که بنسبت ایشان کنند انچه کنند و بنسبت ایشان بگویند
و بشنوند و انچه خود با حق تعالی دارد چنانچه عزیزی گفته با شرع هوشیار باش و با حق دیوانه
با عشق آشنا باش و با عقل بیگانه و از خواجه یحیی معاذ رازی نیز منقول است که
گفته است در ملا گویم ای خدای من و در خلا گویم ای دوست من و در وحدت گویم ای من هر سه [illegible]

راست میرود و این طریق پسندیده و مقبول همه است ارباب معرفت و اصحاب بصیرت همه این گفته اند که بهر مقامی که برسی و بهر مرتبه که درآئی باید که مقلد شرع باشی و دیگر آنکه مسعود مکتوب نوشته بود و رساله نیز فرستاده که در خلوت نوشته ام حاسدان در کمین اند هشیار باید بود او را نیز هشیار باید کرد که این قسم ازین زمان مشهور شده است چنانکه میشود عاقبت مخافت بخیر باد و الحمد لله دائما و الله اعلم بالصواب بسم الله الرحمن الرحیم

مکتوب بست و دوم مثنوی من پاک باز عشقم تخم غرض نکارم ✤ پشت و پناه فقرم پشت طمع نخارم ✤ نے بند خلق باشم نے از کسی هراسم ✤ مرغ گشاده بالم ترس قفس ندارم ✤ مکتوب آن برادر متواتر میرسد و مطالعه کرده میشود نیک موافق خاطر و مقبول دل می آید فرید باد بلند همتی آن برادر بتقریر این احوال به تقریر اقوال خود معلوم شده مع هذا تاکیدا و تحریصا به طلب الزیاده نبشته می آید ای برادر من فی المثل اگر هر دو عالم را بر در تو آرند و گویند تراست هر تصرف که خواهی بکن و هشیار باش تا از آنچه فوق دنیا و آخرت ست محجوب نه گردد و قطع طریق نشود همان گوید که عارفان گفته اند **بیت** دنیاست بلاخانه و عقبیٰ هوس آباد ✤ ما حاصل این هر دو بهیچ نستانیم ✤ و از نیجاست که سلطان بایزید بسطامی که سلطان عارفان در عهد خود بود قدس سره فرموده است لو اعطاک روحانیة عیسیٰ و نجویٰ موسیٰ و خلة ابراهیم صلوٰة الله علیه فاطلب ماوراء ذلک فان فی خزائن عظمته ماوراء ذلک کثیراً کثیراً هر آئینه چون مطلوب نامتناهی بود طلب نامتناهی بود پس رونده را که بقدم نامتناهی می رود در هر زمانی مزید قوت بباید خواست تا از مرتبه که در آنست بر تر آید که به مرتبه فوق آنست اندر آید عزیزی اینجا گفته است که فرمان قل رب زدنی علما حضرت رسالت پناه را صلی الله علیه و سلم اشارت برین است اینجا عقل خواهد که در آید و راه زند گوید محدث را بزرده قدیم اعلی بر آمدن ممکن دیدار کرده

واجب الوجود دیا آمدن راه نیست الحذر الحذر ریا ایها الماء والمدر آخر نشنیده بیت ز
جام نیابدای پسر بحر + رو عشوه مخر که بیشمار است :: اما عشق در گوش جان می گوید
لا تقنطوا من رحمة الله همین اظهار عشق در وجود از دست تر العشق فالسابقة بلن
و آتش سوزان سلوک در دل نهادن امرست ترا به طلب ازینجا گفته است قطعه

برخیز دلا به عشق صادق — در راه طلب یکی قدم زن
بر بام فلک برای همت — بر سدرهٔ منتهی علم زن
وانگاه بعون حضرت او — بگذر ز حدوث بر قدم زن

واین خلاف میان عقل و عشق از انست که در طور عقل تقسیم مستحیل و ناممکن است و
در طور عشق این تقسیم مستحیل نیست بلکه همه ممکن است ازینجا که عشق از یکرنگ میگویند یعنی نزد یک
او رد و قبول منع و عطا جفا و وفا همه یکی است این دقیقه نگاه دارد حدیث برادر
فخرالدین مکتوب فرستاده شده است و طاقه بالیده از سر خویش برساند و بعضی یاران که ایشان
را مکتوب نرسیده بود دل ماندگی می کردند ایشانرا نیز نوشته شده است برساند جمله یاران
را سلام و دعا برساند این زمان پیری غلبه کرده است و نظر فتور پذیرفته و دست نیز می لرزد برای
همه نوشتن نمیتواند عاقبت آن برادر بخیر باد والسلام بسم الله الرحمن الرحیم مکتوب
بست و سوم برادر اعز امام مولانا مظفر بر نفس کافر منصور باد سلام و دعا کاتب
حروف مطالعه کند و در کار و بار خویش جد و جهد نماید تا روز بروز قدم در فقر بیش رود
بمرتبه از مراتب سالکان برآید انشاء الله تعالی کار در فقر مستقیم گردد چون کار در فقر
مستقیم گشت بیشانی و شرابی مست گشت بی تخت و بی کلاه کیخسرو و کیقباد گشت این
را گفت بیت ز ساقی و بی شراب مستم + بی تخت و کلاه کیقبادم + فایده از منازل
السائرین فان قیل هل یوصف الله تعالی بالعشق ام لا و هل یوصف العبد
بعشق الحق ام لا قلنا اذا فرنا العشق بانه مجاوزة الحد بالمحبة فـ الحق

لا یوصف مجاوزة الحد فلا یوصف بالعشق ولو جمع محاب الخلق کلهم لشخص واحد لم یبلغ ذلک
استحقاق قدر محبة الحق فلا یقال ان عبدا واحدا جاوز الحد فی محبة سره ولا یوصف الحق بانه
بعشق بهذا المعنی وهذا قول المشایخ ولکن اذا فسرنا العشق بانه مجاوزة حد العبد فی
محبة الله له فهو حق وکذلک لو فسرناه بانه مجاوزة حد العبد فی محبة سره له فهو حق ایضاً
ویوصف الله تعالی بالعشق بهذا المعنی یوصف العبد به بما ذکرنا حاصل ازین ترجمه
این می آید که تجاوز از جانب بنده است که چون خداوند و بنده را دوست داشت
بنده از مقام بندگی تجاوز کرده بمقام محبی رسیده و خداوند بنده بنده را دوست
داشت بنده از مقام بندگی تجاوز کرده بمقام محبوبی رسیده در یحبهم و یحبونه این
معنی حاصل است تا غرزی یحبهم و یحبونه را دو عشق نام کرده است **فائده**
نزدیک محققان تمامت حروف مقطعات اشارت بعشق است در شرح اسماء
الحسنی مولانا حمید الدین ناگوری رحمة الله علیه همین آورده است و در کتابی از کتب منزله آورده
لا یزال العبد یذکرنی حتی عشقنی وعشقته عاقبت و خاتمت بخیر باد بسم الله الرحمن الرحیم

مکتوب بست و چهارم بنام مظفر بعد از مطالعه سلام و دعا این ابیات خواجه عطار رحمه الله نظر کنند

ابیات سالک را حق طلب ریحان راه	پیش روح آمد بصد دل روح خواه
گفت ای عکس ز خورشید جلال	پرتوی از آفتاب لایزال
هرچه در توحید مطلق آمده است	آنهمه در تو محقق آمده است
چون برون ز تو ز عقل و معرفت	نی تو در شرح آئی و نی در صفت
نیست بالای تو مخلوقی دگر	نیست بیرونی ز معشوقی دگر

او تامل شافی کنند و رموز و اشاره این بیتها بر قانون فهم کنند تا بدانند که بیرون از تو نیست
هرچه هست پس هرچه طلبی در خود طلب و اگر برین شاهد خواهی از قرآن بشنو و فی انفسکم
افلا تبصرون و ازین بیت نیز فهم کن **فرد** آدم اول سوی هر ذره تافت

تا بجور دراه نیافت او را نیافت ٭ وانکه گفت نیز همین است بیت آنچه تو گم کرده گرده ٭ هست اندر تو تو خود را پرده ٭ نحن اقرب الیه من حبل الورید مویداین معنی است آنکس را که اهل اینمعنی است اهل صورت را دین ره گذر نیست آگه گفت بیت این همه علم جسم مختصر است ٭ علم رفتن برای حق دگر است ٭ دیگر آنچه را هژده هزار عالم نه گفت ونفخت فیه من روحی مگر آدم را تا از آن سر مسجود ملائک آمد وشائسته خلافت گشت وگرنه آب وخاک را این مرتبه از کجا ازینجا گفت مثنوی خاک را چون کار بها باک افتاد ٭ پیش آدم عرش در خاک اوفتاد ٭ آسمان وعرش عنصر چیست پوست + خاک الحق جمله را مغزی نکوست ٭ ازینجا قلم مبشر تقوا شد که راه بیجا بیچ است چنانکه گفت مثنوی چرخ می خواهد که این سر بی برد او بسر گردی این سر کی برد + کج خود در قعر جانش پست گرد + تا کسی آنجا نیار دوست کردچه عزیزی عذر خواسته است بیت ای دریغا هرچه گفتیم هیچ بود دیده کور در راه بیجا بیچ بود دعاقبت وخاتمت بخیر باد فایده از تفسیر لطائف القال العابد تجرّ دنیاه غیره والعارف یوثر بالجنة غیره وغیره من لا یطلب من الحق لنفسه شیئاً لا فی الدنیا من المال والجاه ولا فی الجنة من لا نفصال لانه الیقاً ذرة بین لاقبال والاحوال والوصال کذا وصف الفقیر بکون سبقو لکل رب فایده المحبة توجب تقدیم مراد حبیبک علی محبوب نفسک فمن لم یوثر محبوب ربه علی محبوب نفسه السلیخ من محبة ربه ومن خلا من محبة الشر وقع فی العشق الاخرة فایده ای برادر حق حضرات دست آنچه خبر اوست باطل بود وباطل حق را کی قابل بود حاصل امر آنست وجود حق است وعدم باطل امکان که درمیان وجود وعدم است از وجهی که بعدم دارد باطل است از وجهی که بوجود دارد حق است تو اگر میتوانی آتش محبت برافروز وآن والوجهین را بسوز تا از درد و دقی باز رہی فایده ای برادر قسم از برای تاکید محبت را بود

۱۵ [illegible]

یعنی چون محبت میان دو دوست شوکه بود در عالم دواد بایکدیگر قسم دوم عجب محبت عالم
یکنی محبت اولم نیزلی و در مذهب عشاق غرت لم نیزلی راست نه لم یکنی راست آنچه
محب را از شراب محبت مست می کند دم یکنی را در دست می کند بیخ هستی خویش
هست می کند تا از عبارت می کند و بخود اشاره می کند و می گوید انا الحق سر این
معنی است فایده ای برادر ملک وصال فراخور عاشق نیست زیرا که معشوق را کبر
لازمه ذات است پس از انس میسر نشود تذلل و تخشع لازمه وجود عاشق بی از آتش
عشق میسر نشود بدین نسبت در اوصاف ضد یکدیگر اند و خود ضدیت در عالم
اوصاف بود و ذلک سر رباعی بیچاره دلم کرد تمنای وصال ⁂ بشنید ندا
از عالم عز و جلال ⁂ کی عاشق دل شکسته بگذار خیال ⁂ در مذهب ما گشتن تو
هست حلال + فائده ای برادر وصل کاری عظیم است و سعودا ست مانا الم
غیرت معشوق او را در خزانه غیب نهان می دارد با غیرت معشوق عقل می گویند
شرقی که مردان معنی راست عاشقان از خودش نهان می خواهند عشق میگویند
که او را نبر د بجز یک غیرست از غایت غیرت آن مر آن را در جوف خود میدارد
نهان ای برادر جمله نعیم دنیا و آخرت بدر خواست حاصل شود مگر نعمت وصل که
بدر خواست حاصل شود و بس زیرا که عشق خود کام است هر کرا به طلب آید بشمشیر
غیرتش محو کند مگر در خور مراد بر سر وقت شکسته افتد و از راه مرحمت گوید ها انا و این
معنی را عقل بر تابد رباعی در مصطبهٔ فتاده بد عاشق زار + با محنت بیشمار رنجور نزار
بسیار نه با کبکبه و دبدبه اندر شب تار + تا که بسر وقت وی آمد دلدار فایده
ای برادر قصه بگذار وصل نه بدر خواست عاشق میسر شدی و نه بر خاست او
مهیا شود اگر بدر خواست عاشق میسر شدی جواب لن ترانی نیامدی اگر بر خاست
مهیا شدی الرداء کبریائی در میان نبودی حاصل مراد عشق باید که از وجود

معشوق حاصل شود چه جای در خواست و یا چه جای برخاست فائده برزبان از عالم محبوب این خطاب بسمع جان هر یک از عشاق میرسد یا ایها المسافر الی المشرق یا ایها المبادر الی المغرب یا ایها الناظر الی العلی یا ایها المسارع الی الثری این تطلبنا انا ذا فائده ای برادر چون معرفت تو ترا بجد و میرساند قدر تو در عالم کرداند قطعه ای روی تو مایه امانی + در هر دو جهان بکس نمانی + در عالم تست جمع گشته + بی هیچ شکی همه معانی + در عین مکانت چو بجویم + چو عین تو هست لامکانی + محبوب قدیم را تو دیدی + در عالم خویشتن عیانی + تو خسرو عالم نیشنی + تو راحت عالم جانی + یک رمز بگویم ای نکورو + از عالم تو کرا بمانی + بی شبهه نظیر دیار شبلی + بگذار حدیث خود توانی + بسم الله الرحمن الرحیم مکتوب بیست و پنجم ۲۵ امام مظفر مطالعه کند مثنوی

ظلم و عدل و خوب و زشت و کفر و دین — گر جهان عقل را برهم زنی
از جهان عقل برخیز و یقین — ذره عشقش کند دست تهی

از رموز و اشارت این تنبیه دریابد فرق میان طور عشق و طور عقل تا بداند که در طور عقل کاری دیگر است و در طور عشق کاری دیگر العشق جنون الهی انچه بر عاقل بود بر مجنون دو این مقرر است نیست که گفت رباعی این دولت بیدلی بهر دل ندهند + این منزل مختصگان منزل ندهند + در عالم عشق هر انچه بیدلان راست + یک ذره بصد هزار عاقل ندهند و این بیت برین اشاره می کند بیت صنف عاشقانست انجا مده ای فقیه خیره مرد که شهرت پرستان نتوان نماز کردن لامحاله عاشق بیدل بود و تن بمیل مخاطب نیست این بیت است ازین قصه بیرون آمد جمله ابیات و کلمات که هر کسی را در شیاب افتاده است چنانکه گفت بیت عاقلانرا شرع تکلیف آمده است + بیدلان را عشق تشریف آمده است + هر آینه چون عشق جنون الهی بود همین آمد از کجا تکلیف از کجا مثل است لیس علی الخراب خراج ای برادر از معلومات است که تکلیف دایر است بر طور عقل وجودا

عمداً و آنجا که طور عشق است عقل آنجا کجا این جمله که تقریر افتاده است مضمون این حدیث
است که از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم منقولست ان الله لا یواخذ العشاق
بما صدر منهم آنچه از عاشق در وجود آید بروی نگیرند که عاشق جمیل بود و بی اختیار
بود و آنچه کند بی اختیار او در وجود آید و بی خواست او صادر شود نمیست که
گفت مثنوی کار عاشق اضطراری او فتد ◆ و آن ز فرط دوستداری او فتد ◆
لاجرم دیوانه را گر چه خطا است ◆ هر چه می گوید به گستاخی رواست ◆ هر چه در دیوانگی
آید در وجود ◆ عفو فرمایند از دیوانه زود ◆ این جمله که تقریر رفت موافق علم است
و هم بزبان علم است هیچ اصلی منقوض نمیشود و هیچ خللی در فروعی هم نمی افتد اما
از انجا که این معنی دقیق است و ظاهرش منکر مینماید اهل ظاهر قبول نه کنند لیکن
بر اهل بصیرت هیچ پوشیده نیست بغایت گشاده است پس اگر مستی کوران فهم نجنبد
ایشانرا از ان چه چنانکه گفت بیت مور اگر شکر نجنبد گو مجنبن ◆ کور خورشید از
نه بیند گو مبین والسلام بسم الله الرحمن الرحیم مکتوب بست و ششم قطعه ◆

آنرا که چنان جمال باشد	گر ناز کند حلال باشد
در عالم خویش عاشقانرا	گر بار دهد محال باشد
ز و منع جمال خوب والله	نقصان نبود کمال باشد

و هو المعطی برادر عزیز امام مظفر اکرام الله محبته سلام و دعا از کاتب حروف
شرف منیری مطالعه کند عرض آنکه مکتوب آن برادر رسیده مطالعه کرده شد شور و غوغا
بسیار کرده بود ای برادر امام شبلی رحمة الله علیه را چون پرسیدند ما صفت العارف گفت صم بکم
عمی پس مارا ازین شور و غوغا چه سود کند لب باید بست و دم نزد که این حدیث نباید سوخت
و ماتم مصیبت خود باید داشت روش خلق و نظر ان این قصه همین است تا در دنیا بوده اند در ماتم این
این حدیث بوده چون از دنیا بیرون رفته اند با این حدیث رفته اند و هر که درین رفته و ام‌ز در گور خفته اند

با این اندوه و با این حدیث برخیزند آخر نشنیده که درد چون درد موسی علیه السلام
و شوق چون شوق موسی علیه السلام نه و سوز چون سوز موسی علیه السلام نه و دعا
چون دعای موسی علیه السلام نه و سوال چون سوال موسی علیه السلام نه جواب چون
جواب لن ترانی از این معنی گفت رباعی چون عاشق خاص را ز حضرت + بر نور
جواب لن ترانی است + ای دوست بدانکه در حق + چون تو چرانی و شبانی است
چون دولت موسی علیه السلام با جلالت رسالت و شرف نبوت میسر نشد
ضرورت این توقع دیگر نزاد در باقی باید کرد و با اندوه و ماتم خود باید ساخت ای
برادر آنکه گفته است درد ما ابدیست چه پنداری بر هرزه است از اینجا گفت رباعی
زر در دین همه پیران ره را + محاسنها بخون دل خضاب است ز همه مردان دین را
زین مصیبت + جگرها آتشین و دلها کباب است + ای برادر چه گوئی محدث را این بود
که در حضرت او را ابا بدا از اینجاست که عقل می گوید بیت در جام نیابد ای پسر بحر
رد عشوه محرکه بی شمار است ؛ الحذر الحذر ایها الماء و المدرا ما عشق میگوید
بیت بکش جامی و دو سه از باده عشق ؛ بزن دستی بگو معشوقه با ماست ؛
و در تحبیبهم و تحبونه این سر پیداست آنرا که در عالم عشق شید است از اینجاست که در تفسیر
گفته است که این آیه مقدمه مزامیر عشق است که مفهوم ازین آیه مر اهل علم و محو را
اگر تحابب است اما مفهوم مر این آیه مر اهل عشق را دیگر و آن تعاشق است ای
برادر چون خلعت یحبهم و یحبونه با آدمی فرستادند مر آئینه آدمی خسرو عالم کون است
و پادشاه جهان امکان است اینست که گفت قطعه آنکس که بیافت وصل او را
در هر دو جهان بکام باشد + سلطان بود در بندگیش + در عرف همین بنام باشد + و دست میل زد
و نظر در فتور افتاده بدشواری این مقدار نوشته شده است بسم الله الرحمن الرحیم مکتوب
بست و هفتم برادر اعز مولانا امام مظفر سلام و دعا از کاتب حروف مطالعه کنند

غرض آنکه مکتوب آن برادر معزالدین رسانید مطالعه افتاد فریاد بسیار بود ای برادر
در منزلی که قدم نهاده مردان در آن منزل در فریاد اند آخر نشنیده شعر قد تحیرت فیک
خذ بیدی + یا دلیلا لمن تحیر فیک + آنکه خواجه ابو العباس رحمة الله علیه گفته است
هر که ترا بشناخت و مارا از جان خود بر آورده همین فریاد است ای برادر محب وقتی بود
که از محبت چندان فریاد کند که دوزخیان را بر وی رحمت آید بر تو بهشتیان را هم
رحم نیامده است چندان فریاد چیست ای برادر آتش دوزخ تن بسوزد و آتش
محبت جان بسوزد و شمشیر غازیان با جان کافران آن نه کند که آتش محبت با جان
محبان کند بیت خاکی از مردم بماند یادگار + از وجود عاشقان خاکستری + چون
سنت این حدیث چنین رفته است لابد بباید سوخت و خاکستر باید شد به فریاد
نخواهند گذاشت جز رضا و تسلیم راه دیگر نیست جز سوختن و خاکستر شدن والله اعلم بحقیقته
لا یبقی و لا یذر والله اعلم بالصواب بسم الله الرحمن الرحیم مکتوب بست و هشتم امام مظفر
بشنو این دو حدیث هر دلی را که بنور خود منور گردانید آن دل بحق عین گشت خلوت
و عزلت او را مسلم شد بی تفرقه خداوند جل و علا در صفات بی شبهه صادق است اما اثر
آن صفت مظهر طلب مستعدی که مقتضای حکمت انیست تا آنجا ظاهر گردد دل آن برادر
مستعد شده بود ظاهر شد صفت موحد حقیقی انیست که در جمیع امور قلیلاً و کثیراً هرچه
او را پیش آید رجوع کند او بحق دگر نه تعدد و تکثر ثابت شود موسی علیه السلام را از زبان
بود اگر علف ستور طلبی و یا نمک دیگ از من طلب اما در صفت عارف آورده اند
که امام شبلی رحمة الله علیه را گفته اند که عارفان کیانند و صفت عارفان چیست
گفت صم بکم عمی درگفتند هذا صفت الکافرون فقال الکافر صم عن سماع الحق بکم عن
قول الحق عمی عن رؤیة الحق والعارفون صم بکم عمی عن غیر الحق نماز و روزه فرموده
من است الهام فرموده حق است و بی شبهه فرموده حق مقدم بود

سوره چند که در وظیفه تقدیم شده است زنهار آنرا نگذارد هرچه او را عطا شده است شود او را
از حضرت عزت از برکت آن داند فایده نفس کا زرد زبان در همه شده است تمنا آن
بلکه مردانرا نیست که گفت بیت مار سیه در بان در کرده است آن شیرین پسر
خود عاشقان در شور و سر چون بگذر داین باب را + وگر نه همچنان است که از دنیا در
بهشت بود آنکه امام قشیری رحمه الله علیه آورده است در اشارت قرآن آنچه مومنان
فردا خواهد بود در بهشت جبرا امروز اولیا را حاصل است منزا همین است حق توبه دهنده
اول آنکه به نسبت این عصر واین توبه کنندگان لسانی را اول باید که شریعت وطریقت
را بدانند و تائب بود نه مصر او نگه توبه می کند حق ادا این باشد والله اعلم که بقدر استعداد
او را ارشاد کند در شریعت و طریقت ما له و ما علیه بیان کند اما در دنیا اصل نشست
باشد که توبه دهنده در شفقت چنان بود که پیغمبر صلی الله علیه وسلم در حق صحابه رضی الله
عنهم و چون امر و نا علیه و اکثر آمست در همست تحقیق بدین نسبت آنچه بود اما انبساط اهل
در وا فست که آن بزرگ گفته است مصرع با خدا دیوانه باش با و شریعت هوشیار
این همه که نبشته بود رسید اند من چه خواهم نبشت با این هم چند سطری نوشته شده است
این زمان در نظر قصور و فتور افتاده نوشتن نمیتوانم سخن در رقعه نوشته شده است
گوئی کاغذ چشم را خواهد خورد از دیدن کاغذ همچنین می گریزد و برای آمدن مولانا تقی الدین
کاغذ نوشته بود نظر در بدر همچنان ر بدرست اما بیچاره چندگاهی خون خورده است استعداد
و لبسیار شده است نهم ضایع خواهد شد او را نگذارند در کارهای که خود او را او در آرند این
معلوم است او را در سیم مراقبه بالیند طلب بود فرستاده شده است عاقبت و خاتمت بخیر باد تمت

مکتوبات حضرت سلطان سید العارفین محبوب رب العالمین و وارث
الانبیاء والمرسلین حضرت سید محی الدین شیخ عبد القادر گیلانی قدس الله سره العزیز

بسم الله الرحمن الرحیم

مکتوب اول ای عزیز چون بروق شهود از حدق غمام فیض یهدی الله لنوره من یشاء درخشیدن
گیرد و روایح وصول از مهب عنایت یختص برحمته من یشاء در وزیدن آید و ریاحین انس در چمن
قلوب بشگفد و بلابل شوق در بساتین ارواح به نغمات یا اسفی علی یوسف هزار دستان وار
ترنم آید و نیران اشتیاق در کوانین سرائر شعله زند و اطیار افکار در فضای عظمت از غایت
طیران بی پر شود و محول عقول در وادی معرفت پی گم کند و قواعد ارکان افهام از صدمت
هیبت در تزلزل آید و سفن عزائم در بحار و ما قدروا الله حق قدره به ریاح و هی تجری بهم
فی موج کالجبال در لجه حیرت فرو ماند و امواج دریای عشق در بحیم دیده در تلاطم آید
هر یکی به زبان حال ندا کند که رب انزلنی منزلا مبارکا و انت خیر المنزلین سابقه عنایت
ان الذین سبقت لهم منا الحسنی در رسد و ایشان را بر ساحل جودی فی مقعد صدق فرود
آرد و در مجلس مستان الست بربکم رساند و مائده نعیم للذین احسنوا الحسنی و زیاده در پیش کشد و
کاس وصول از جام قرب ابا یدی دستهم بهم شرابا طهورا گردان شود و ملک ابدی و دولت سرمدی
و اذا رایت ثم رایت نعیما و ملکا کبیرا مشاهده گردد والسلام مکتوب دوم ای عزیز سالک طالب خود را ادب آ
والذین جاهدوا فینا و باتش یحذرکم الله نفسه بگذار و خالص کن تا شایان لنهدینهم سبلنا گردد و
بازار ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة ادراک از دستی باشد و بدان سرمایه تولی
بضاعت بی خالص الا لله الدین الخالص حاصل کنی و شاید که زمره از اسرار المخلصون
لذر خطر عظیم بگشایند و از لوامع انوار افمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه شعاعی بر
تو تابد و از دواعی ادعونی استجب لکم نشانه و دلیل تو پیدا آید و از حضیض قل متاع الدنیا قلیل با همت
بیرون نهی و از ازواج والآخرة خیر و ابقی عبور کنی و از نسیم قرب نحن اقرب الیه من حبل الورید بوی آشنا

جان تو رسد و شجرهٔ قلب از ان در آنهزار آید و از باد خزان قل الله ثم ذرهم در بوستان
تجرید لا تدع مع الله الها آخر بی برگ شود و در رایح فصل بهاران الذین سبقت لهم
منا الحسنی و زیدن گیرد و از سحاب الله یجتبی من یشاء قطرات فیض فضل بارش کند
و اراضی ریاض قلوب از نباتات علمناه من لدنا علما سر سبز شود و اشجار بساتین
ارواح به ازهار و اثمار ان رحمة الله قریب من المحسنین بار ور گردد و عیون دل
از چشمهٔ عینا یشرب بها المقربون ورود یابد و نفحه اقبال ذلک فضل الله یؤتیه من
یشاء بشارت رساند که الا تخافوا ولا تحزنوا وابشروا بالجنة التی کنتم توعدون و رضوان
جناب نعیم ندا در دهد و صدا از ندکه کلوا واشربوا هنیئا بما کنتم تعملون والسلام مکتوب
سوم ای عزیز از روز یوم یفر المرء من اخیه وامه وابیه وصاحبته وبنیه بترس و از
محاسبه و ان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله اندیشه کن و چون اولئک
کالانعام بل هم اضل بحظوظ نفسانی مشغول مباش و سر در مراقبه فاذکرونی اذکرکم
فرو بر و دیدهٔ دل در مشاهدهٔ وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة بگشا و نظاره کن و
از نعیم ولکم فیها ما تشتهی انفسکم ولکم فیها ما تدعون یاد آر شاید که ندا داعی والله یدعوا الی
دار السلام در گوش هوش تو افتد و از خوابگاه غفلت انما الحیوة الدنیا لعب ولهو
بیدار گردی و در طلب درجات والسابقون السابقون اولئک المقربون فی جنات
النعیم از سر قدم سازی و مرکب همت را از جان و دل تازی تا منشور الطاف
الله لطیف بعباده بهزاران الطاف مدارهم لهم البشری در پیش آید و عساکر الله
ولله جنود السموات والارض همراه تو شود تا بر لشکر اعدا ان الشیطان للانسان
عدو مبین فیروز گردی و از ازدحام هوای نفس که ان النفس لامارة بالسوء خلاص یابی
لوح دل را از لطائف اسرار واتقوا الله ویعلمکم الله مرقوم گردانی مرغ روح
از خطائر قدیم یاد آرد در فضای سلوک فاسلکی سبل ربک ذللا

بجناح شوق بپرواز آید واز اثمار انس در بساتین ثم کلی من کل الثمرات محظوظ گردد
و آئینه سرّ از لوامع انوار تجلیات همه صفت نور گردد و سرّ یولج اللیل فی النهار کشف
شود و روضه ضمیر تو از امطار مراحم و نزلنا من السماء ماء مبارکا فانبتنا به جنات وحب
الحصید همچو باغ ارم سرسبز گردد و رموز فاحیینا به بلدة میتا مترائم شود و استار
فکشفنا عنک غطاءک فبصرک الیوم حدید از پیش تو بردرند و تو در مشاهده کمال
او فرومانی گاهی در دریای نیازی ان الله لغنی عن العالمین فرو شوی و از
سموم هیبت افامنوا مکر الله در گرداب حیرت سرگردان مانی و گاهی از نسیم
لطیف ولا تیأسوا من روح الله در گلشن تحمید چون عندلیبان از سر شوق بترنم آئی
و از غلبات وجد نغمه انی لاجد ریح یوسف برکشی و حساد بزبان ملامت پیش آیند
و گویند تالله انک لفی ضلالک القدیم چون تاثر والقه علی وجهه فارتد بصیرا ظاهر گردد
مر همه با هزاران عجز و نیاز درخواست کنند که و استغفر لنا ذنوبنا انا کنا خاطئین و از
سر صدق و اخلاص برخوانند لقد اثرک الله علینا و تو در مقام مناجات آئی و بزبان
حال گوئی رب قد اتیتنی من الملک و علمتنی من تاویل الاحادیث فاطر السموت والارض
انت ولیی فی الدنیا والاخرة توفنی مسلما والحقنی بالصالحین مکتوب چهارم ای
عزیز بیش ازین تغافل کردن و بحیات دنیا مغرور بودن نه دلیل سعادت بود مگر خطاب
ارضیتم بالحیوة الدنیا من الاخرة بگوش هوش تو نرسیده و از وعید من کان فی هذه
اعمی فهو فی الاخرة اعمی و اضل سبیلا خوفی نداری و از تهدید اقترب للناس حسابهم وهم
فی غفلة معرضون هیچ اندیشه نمی کنی و از توبیخ من کان یرید حرث الدنیا نؤته منها و
ماله فی الاخرة من نصیب هیچ یاد نمی آری و از نهیب فاما من طغی و آثر الحیوة الدنیا فان
الجحیم هی الماوی هیچ انتباه نمی گیری تا چند در مهد غفلت سرگردان مانی و در خانه تهمت
بسانان باشی و کی در صومعه توبوا الی الله زر شود و در محراب انیبوا الی ربکم توجه خواهی

کن بلسان صدق و اخلاص خوان که انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا
وما انا من المشرکین تا نفائس اسرار وهو الذی یقبل التوبة عن عباده ویعفو عن السیئات
از خزائن الطاف ان الله غفور رحیم بر تو مکشوف گردد و بیک عنایت چنین بشارت
رساند که الله یحب التوابین ویحب المتطهرین و بمدارج معارج نحن من نشاء عروج باشد و
منادی اقبال بزبان حال ندا کند که ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا فلا خوف
علیهم ولا هم یحزنون۔ مکتوب پنجم ای عزیز قلب سلیم تا بر رموز فاعتبروا یا اولی الابصار
اطلاع یابد و عقل کامل باید تا دقائق اسرار سنریهم آیاتنا فی الآفاق وفی انفسهم ادراک
کند و یقین صادق باید تا شواهد معرفت وان من شیء الا یسبح بحمده ولکن لا تفقهون
تسبیحهم چنین قلب مشاهده نماید و داعی احوال را که واذا سألک عبادی عنی فانی قریب
اجیب دعوة الداع اذا دعان بجان مشتغل شود و از زواجر تنبیه افحسبتم انما خلقناکم عبثا
وانکم الینا لا ترجعون متنبه گردد و از خواب غفلات یلهیهم الامل فسوف تعلمون بیدار
شود و بعروة الوثقی ما لکم من دون الله من ولی ولا نصیر چنگ در زند و بر سعادت ففروا
الی الله سوار شود و در دریای معرفت وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون مردانه بغواصی درآید
اگر گوهر مطلوب بچنگ افتد فقد فاز فوزا عظیما و اگر جان در طلب برآید فقد وقع اجره علی الله
مکتوب ششم ای عزیز چون شموس معارف از مطالع سموات سر بر طلوع کند و اراضی قلوب
بنور الله منور گردد که واشرقت الارض بنور ربها و غلبه ظلام حجابات پیش بصائر عقول
مرتفع گردد و در سماء فکشفنا عنک غطاءک نواظر افهام از مشاهده لوامع انوار عالم قدس
از حیرت چشم باز ماند و خواطر اذکار از مکاشفه عجائب اسرار عالم ملکوت در تعجب و دهشت و هیجان آید و
بوادی طلب سرگردان کند و غلبات شوق در باطن قرب انس بخشد و منادی ان الله لذو
فضل علی الناس ندا کند و هو معکم اینما کنتم در جوار بر نکته سر معیت مطلع گردد هستی خود را گم کند
ولا تجعلوا مع الله الها آخر دور زند در دریای نفی لیس لک من الامر شیء فرد شود تا گوهر توحید را بچنگ آرد

وامواج عبرت او در بحر محیط عظمت در انداز د و از هیبت هر گاه خواهد که بر کنار آید در گرداب حیرت
افتد و بگوید رب انی ظلمت نفسی فاغفرلی تا مرکب امداد الطاف حملناهم فی البر والبحر
در رسد او را بساحل جودی لطف نصیب برحمتنا من نشاء فرود آرد و مفاتیح خزائن
اسرار عنده مفاتح الغیب بوی سپارد و برموز اشارات ان الی ربک المنتهی اطلاع بخشد پس
بداند که فاوحی الی عبده ما اوحی چه باشد و لقد رای من آیات ربه الکبری چه معنی دارد

مکتوب هفتم ای عزیز چون عساکر جذبات عنایت الله یجتبی الیه من یشاء بولایت در
تازد و طوامع نفوس اماره را بلجام ریاضت و جاهدوا فی الله حق جهاده مرتاض و
ذلیل گرداند و جبابره هوائیه را در حجره تقوی بسلاسل مجاهده در کشد و فراعنه امینه را
باغلال اطیعوا الله واطیعوا الرسول مقید سازد و اعمال ارادت و اختیارات
را بتادیب و من یعمل سوء یجز به سزا دهد و آئین رسوم و عادات و قواعد ارکان
تلبس و طامات را بکلی از میان بردارد و منادی حال بزبان صدق مقال ندا
کند که ان الملوک اذا دخلوا قریة افسدوها وجعلوا اعزة اهلها اذلة چون عرصه صفائی
قلوب از لوث شوائب اکدار و من یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه مصفا گردد
و حدائق از نسائم الطاف من یهدی الله فهو المهتد سرسبز معطر و مروح شود و صفحات
اوراق سراسر از نقائش رقوم لطائف اولئک کتب فی قلوبهم الایمان مرقوم گردد
و مشکلات ضمائر از لوامع انوار والله متم نوره مرات بوارق شهود شود یوم تبدل الارض
صفت حال او گردد و در روشنی اشراق چون هباء منثورا در هوا شود و بزبان صدق گوید
که و تری الجبال تحسبها جامدة و هی تمر مر السحاب اسرافیل عشق صور در دمد که نفخ فی الصور
تا تیر صاعقه لصعق من فی السموات و من فی الارض بظهور آید مبشر اقبال لا یحزنهم
الفزع الاکبر در رسد و ایشان را تمکین دهد و نعیم فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر داعی
شود و رضوان با بشارت بشریکم الیوم پیش آید و ابواب جنات نعیم را بگشاید و بگوید سلام علیکم

طبتم فادخلوها خالدین وقالوا الحمد لله الذی صدقنا وعده واورثنا الارض نتبوأ من الجنة
حیث نشاء فنعم اجر العاملین وتری الملائکة حافین من حول العرش یسبحون بحمد ربهم و
قضی بینهم بالحق وقیل الحمد لله رب العالمین مکتوب هشتم ای عزیز یکی از عالم غرور فلا تغر
نکم الحیوة الدنیا ولا یغرنکم بالله الغرور عبور کن از منازل اهل حضور که تعرف فی وجوههم
نضرة النعیم یاد آر تا مگر بوی از نفحات بوستان فروح وریحان وجنة نعیم بمشام جان تو
رسد و جرعه از جام جهان نمای ویسقون من رحیق مختوم ختامه مسک در کام جان تو ریز
و دقایق اسرار لقد جاءک الحق من ربک بر تو مکشوف شود و بر بساط التفرید ولا تدع من
دون الله ما لا ینفعک ولا یضرک بمسامع انس نحن نقص علیک احسن القصص فسانه
شاهد و مشهود استماع کنی وگاهی التذاذ نغمات خطاب فبشر عبادی الذین یستمعون
القول فیتبعون احسنه از غایت شوق در طرب آئی وگاهی از صدمات سطوات هیبت
فاستقم کما امرت ومن تاب معک سر در مراقبه حزن درکشی گاهی بحبل المتین اعتصموا بحبل
الله جمیعا چنگ در زنی وگاهی در زجر اکثر وما النصر الا من عند الله فرا نزدی وگاهی در دریای
سفینه ترحمهم من حیث لا یعلمون فرو شوی وگاهی بر ساحل لطف الله الرؤف الرحیم گذر
کنی و از حدایق فمن کان یرجوا لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا اثمار رضینی و از انهار ولکل درجات مما
عملوا آبیاری اخلاص اعتراف یابی و در ظل سدره ان صلاتی ونسکی ومحیای ومماتی لله رب العالمین
لا شریک له قرار گیری و از مائده نعیم من اوفی بعهده من الله فاستبشروا برخوری و از منادی فضل
ندا شنوی که یا عبادی لا خوف علیکم الیوم ولا انتم تحزنون مکتوب نهم ای عزیز چون آهنگ
مزامیر انس بمسامع قلوب رسد لذائذ استماع نغمات خطاب الست بربکم را یاد آرد و سکرات قالوا
بلی را تذکره کند و عندلیب الحان با واز حزین نغمه یا اسفی علی یوسف برکشد و بربط کرد تیرانکسار
وابیضت عیناه من الحزن فهو کظیم نوا ضمن گیرد و طنبور فراق نوای انما اشکوا بثی وحزنی الی الله
را باهنگ فصبر جمیل فرو داشت کند و برقات جذبات شوق در فضای سموات سرائر فغان لمعا در آید

وانوار عیون بصائر عقول را منطمس گرداند که کاد سنا برقه یذهب بالابصار قطرات غزارت
از سحاب اعین ارواح چندان متقاطر گردد که اراضی مزروعهٔ من یرید حرث الاخرة نزد له
فی حرثه از نباتات وعدکم الله مغانم کثیرة محضر شود و حدائق آمال ومن یتوکل علی الله
فهو حسبه بنفحات روائح ان الله بالغ امره قد جعل الله لکل شیٔ قدرا ابر سر معطر ومروح
گردد و اغصان نهال هشیار به ثمار انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب در اهتزاز
آید ومنادی ربک الغفور ذو الرحمة ندا دهد که ان هذا لرزقنا ما له من نفاد والله اعلم
بالصواب مکتوب دهم ای عزیز از داعی شهوات ولا تتبع الهوی فیضلک عن سبیل
الله اعراض کن واز مواطن غفلت ولا تطع من اغفلت ولا تطع من اغفلنا قلبه عن ذکرنا
بیرون آی واز صحبت اهل قوت فویل للقاسیة قلوبهم من ذکر الله بگوش هوش استماع
کن وبه تنبه ایحسب الانسان ان یترک سدی از خواب غرور لا یغرنکم بالله الغرور
بیدار شو واز مقامات اهل حضور که رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله خبر او باز
پرس واز برای کعبهٔ مقصود از سر قدم سازد در بادیهٔ انقطاع تبتل الیه تبتیلا با زاد وتجرید
قبل الله ثم ذرهم در راحلهٔ تفویض افوض امری الی الله با قافلهٔ اهل صدق کونوا مع الصادقین
مسافر شو واز مساکن زخارف دنیا که انا جعلنا ما علی الارض زینة لها عبور کن واز سبیل
مسالک انما اموالکم واولادکم فتنة به پرهیز بسلامت بگذرد واز مناهج مسالک هدی که
ان هذه تذکرة فمن شاء اتخذ الی ربه سبیلا راهی پیش گیر وبلسان اضطرار امن یجیب
المضطر اذا دعاه بالتضرع وزاری برخوان که اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین
انعمت علیهم یا مبشر القدیم الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون با
بشارت تحیت سلام قولا من رب رحیم پیش آید وبر جنیبهٔ نصر من الله وفتح
قریب وبشر المؤمنین سوار کنند وبجنات نعیم خلد فانقلبوا بنعمة من الله داعی
شود ونسیم عنبر وصال از هر طرفی در وزیدن آید واقدح شراب محبت با

با بادی سعادت غیب گردان شود و شاهد شهود آهنگ ان هذا کان لکم جزاء و کان
سعیکم مشکورا بر کشد و منادی انس فسانه کلم الله موسی تکلیما آغاز کند و دیباچه فلما
تجلی ربه للجبل جعله دکا از کتاب دمد و انظر عون بسائر اسکرات حالات خر موسی صعقا بار
یا بدو آثار مشاهدات وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة را معاینه کند و به عجز معترف آید
باز بزبان حال گوید که لا تدرکه الابصار وهو یدرک الابصار وهو اللطیف الخبیر۔

مکتوب یازدهم ای عزیز تا جبهه اضطرار بر خاک نیاز ننهی و از سحاب عین باران
حسرت نباری بوستان عیش تو هرگز از نباتات طرب سرسبز نشود و گلستان امید
بریاحین مراد بار ور نه گردد و اغصان صبر با وراق رضا در ریاحین انس و ثمرات
قرب ذات له عند ربی زلفی و حسن مآب شاداب نگردد و به کمالیت نرسد و عندلیب
قلب نغمه شوق در ترنم نیاید و همای فواد با جنحه انی ذاهب الی ربی سیهدین از
قفص ام للانسان ما تمنی در پرواز نشود و از فضای لا تمدن عینیک الی ما متعنا به
ازواجا منهم زهرة الحیوة الدنیا لنفتنهم فیه عبور نکند هرگز بسدره فی مقعد صدق
عند ملیک مقتدر نرسد و از اثمار اشجار لهم ما یشاؤن عند ربهم هیچ برخوردار
بوستان و الله عنده حسن المآب بوی بمشام جان نرسد و از گلزار نعیم لهم دار السلام
عند ربهم وهو ولیهم بما کانوا یعملون هیچ برخورداری نیابد

مکتوب دوازدهم
ای عزیز خود را از کارخانه المال والبنون زینة الحیوة الدنیا بیرون داد و دست
همت از کارگاه شغلتنا اموالنا و اهلونا گردآر و از حضیض صحبت واماندگان تیه
غفلت کنسوا الله فانسهم انفسهم پای همت بیرون در رستم وار رخش طلب در میدان
عشق بتاز و گوی سبقت والسابقون السابقون اولئک المقربون بچوگان
استعانت واستعینوا بالله بجولان گاه اولئک علی هدی من ربهم و اولئک
هم المفلحون در رسان شاید که بیک دولت و بشر الذین آمنوا ان لهم قدم

صدق عند ربهم در رسد و بشارت رساند که ان الله بالناس لرؤف الرحیم و اسرار نامه
قد جاءکم بصائر من ربکم بدست تو دهند چون تو بر رموز و اشارت آن اطلاع یابی
در حال از شوق سر را قدم سازی و سبل السلام هذا صراط ربک مستقیما را پیش گیری
و قصد نزهت گاه لهم جنات تجری من تحتها الانهار کنی و از جنات نعیم خلد لهم رحمة
عند ربهم و مغفرة و رزق کریم بازپرسی و منشور عنایت ان الذین سبقت
لهم منا الحسنی در رسد و از مملکت و لهم دار السلام رضی الله عنهم و رضوا عنه خبر
یک بیک باز گوید و تخت گاه من اوفی بما عاهد علیه الله فسیؤتیه اجرا عظیما عطا
شود و گوید لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون مکتوب سیزدهم ای عزیز چون لوامع
انوار الله نور السموات و الارض بر مشکات ضمائر لائح شود در زجاج قلب از تاثیر
آن نورانی گردد که المصباح فی زجاجة الزجاجة کانها کوکب دری بوارق
کشوف یوقد من شجرة مبارکة زیتونة از مثمر اوقات غرام لا شرقیة و لا غربیة در لمعان
قنادیل فکرت یکاد زیتها یضیئ و لو لم تمسسه نار فروزان گردد آسمان سرائر
نجوم حکمت و بالنجم هم یهتدون سر بسر مزین شود که انا زینا السماء الدنیا بزینة
الکواکب و اقمار حضور از افق نور اعلی نور بر کنند و بر برج استعلا عروج نماید
که و القمر قدرناه منازل حتی عاد کالعرجون القدیم و خمار شبستان غفلت
را که و اللیل اذا یغشی است صفت و النهار اذا تجلی بخشد و ریاحین گلزار نعیم
المستغفرین بالاسحار نافه بر گشاید بلابل اسحار کانوا قلیلا من اللیل ما یهجعون نغمات
احزان آهنگ است اسف بر گشاید صبح دولت من یهدی الله فهو المهتد طلوع
کند معنی لا الشمس ینبغی لها ان تدرک القمر و لا اللیل سابق النهار و کل فی فلک یسبحون
لظهور انجامد و لطایف غوامض اسرار و یضرب الله الامثال للناس و الله بکل شیء علیم از
ضمائر اشکال مبین و مکشوف گردد و الله اعلم مکتوب چهاردهم ای عزیز مهر معرفت

به بروج کمال که الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی عروج کند و نور رضیت لکم الاسلام
دینا در لمعان آید شواهد آثار افمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه بر
مشارق لقد جاءک الحق من ربک بعین الیقین مشاهده شود بر دقایق وفی الارض
آیات للموقنین وفی انفسکم افلا تبصرون مطلع گرداند در رموز واشارات فاینما تولوا فثم
وجه الله محرمیت بخشد در ریاح فیض ارسلنا الریاح لواقح در روائح فضل نصیب برحمتنا
من نشاء از مهب عنایت الله لطیف بعباده در بساتین انا لا نضیع اجر من احسن
عملا در ورزیدن آید و اشجار ریاض ان الله مع الذین اتقوا والذین هم محسنون
باوراق شهود وانهار تجلی سرسبز وبارور گردد دنیا بجمع وصول ذلک فضل الله یؤتیه
من یشاء از شوائح خیال والله ذو الفضل العظیم در بیدار قلوب جاری شود
مخبر چنین بشارت رساند الذین آمنوا وعملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن و
دا و او مبشر اقبال چنین بشارت دهد که یا عباد لا خوف علیکم الیوم ولا انتم تحزنون
در رضوان از دیار بلده طیبه ورب غفور با تحفه تحیات سلام قولا من رب رحیم از
رسد و ابواب جنات وصول باز کند و مائده نعیم رضی الله عنهم در پیش کشد و بگوید
ولکم فیها ما تشتهی انفسکم ولکم فیها ما تدعون نزلا من غفور رحیم مکتوب
پانزدهم ای عزیز نفسی سلیم تا نه از رموز عواصف قد افلح من زکیها وقد
خاب من دسیها اطلاع یابد از لوامع انوار قلب که لا ینفع مال ولا بنون
الا من اتی الله بقلب سلیم اقتباس نور کند و از روائح نفحات نفخت فیه
من روحی بوی در مشام او رسد و از دقایق مکنونات وعلم الاسما
اعنی خبردار گردد و بمکتب واتقوا الله ویعلمکم الله عشق تلقین کنند و
بر رموز و اشارات قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم
الله مشغول باید و جرعه از جام یحبهم ویحبونه در کام او ریزند و در بزمگاه

مستان باده‌ای یسقون من رحیق مختوم ختامه مسک را پیش آوردند و چون در آئینه
تعرف فی وجوههم نضرة النعیم حال حال ایشان مشاهده کنند گویند هذا ما وعد الرحمن و
صدق المرسلون واز حسرت برخوانند ما لنا ان لا نتوکل علی الله وقد هدانا سبلنا
و با هزاران نیاز و زاری در مناجات شوند و گویند ربنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفر
لنا وترحمنا لنکونن من الخاسرین و چون نسیم جان‌فزای ونجینا من الغم دوزیدن
آید و برق عنایت کتب ربکم علی نفسه الرحمة درخشیدن گیرد و بیم رعد بزبان
حال ندا کند واسئلوا ذا الفضل العظیم بمکتوب شما رسد و هم ای عزیز چون
فضل و کرم از مهب عنایت قدم در وزیدن آید و اشجار طرف در بساطین
طلب اهتزاز یابد و اوراق هموم از اغصان هم به تحریک نسیم وجد بیکبارگی
فرو ریزد و قمری شوق به نغمات آسف در ترنم آید و بصوت حزین برخواند که
الم یأن للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم لذکر الله و عندلیب انس بزبان حال
نغمه بر کشد که اجیبوا داعی الله با بانگ و من احسن قولاً ممن دعی الی الله
بسرا پرده تجلیهم و چون نواختن گیرد و چون ترانهٔ قد بینا لکم الآیات لعلکم
تعقلون بمسامع قلوب مشتاقان اسرار ان فی ذلک لذکری لمن کان
له قلب او القی السمع وهو شهید در رسد و دلهای ایشان از لذت محبت
پاره پاره شود گویند سارعوا الی مغفرة من ربکم و جنة عرضها السموات والارض
نجا فتبة والله یدعوا الی دار السلام همراه ایشان شود از خودش بکلی مربا یدی صراط
مستقیم انی ذاهب الی ربی سیهدین داعی شود و چون بمنازل هذا صراط
ربک مستقیما در رسد و از اشجار ریاض انا الی ربنا لمنقلبون اثمار ان هذا لرد
ناله من نفاد برچیند و از حیاض اسرار الم یعلم بان الله یری با بادی من ابتدی
لنفسه اعتراف نماید و نسیمی از لطائف خفیه و هو معکم اینما کنتم والله بما تعملون

بصیر بمشام جان ایشان رسد و باوراق شهود نحن اقرب الیه من حبل الورید
الطیار ارواح از قفس اشباح در فضای عالم قدس ببال شوق در پرواز شود
و آشیان قدیم یاد آرد و اطوار الطباق مسافات کلمح البصر پس پشت اندازد و
دکمر به انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض مرکب مطلب از سر
صدق یوم ینفع الصادقین صدقهم در میدان اولئک الذین هدی الله فبهدیهم
اقتده در تازد و چون سر حدیقه اینما تولوا فثم وجه الله در رسد و از دار مقعد
صدق عند ملیک مقتدر خبر باز رسد و در دریای محیط و ما قدروا الله حق قدره
پیش آید و از تلاطم امواج فاستقم کما امرت و من تاب معک ولا تطغوا در لجهٔ
حیرت فرو ماند و بلسان اضطرار ندا کند که لا اله الا انت سبحانک انی کنت من
الظالمین و منادی ربک الغفور ذو الرحمة ندا کند که اعتصموا بالله هو مولٰکم
فنعم المولی و نعم النصیر و امداد لطائف هو الذی یسیرکم فی البر والبحر در بر
و بحر حامل التفات ان الله لذو فضل علی الناس ولکن لا یشکرون و از رسائل
ورضوان سابقهٔ عنایات زلفی والله عنده حسن المآب باشاره سلام علیکم
بما صبرتم در پیش آید و گویند ذلک هدی الله یهدی به من یشاء و من فضله
تعالی من هادی مکتوب هفتم ای عزیز یکی بکارخانه فلکی اولم ینظروا
الی السماء فوقهم کیف بنیناها در شود بر بدائع قدرت احدیت نگاه کن که
در لوایح و لطائف زیناها و ما لها من فروج چه مندرج است یعنی به بصر
بصیرت مطالعه کن و در حدائق غرائب والارض مددناها دیده فکرت
بگمار و اشکال والقینا فیها رواسی به نظر عبرت نظاره کن و از اغصان اشجار
ریاض و انبتنا فیها من کل زوج بهیج ثمرات تبصرة و ذکری لکل عبد منیب برچین و در
ظلمات و نزلنا من السماء سرچشمه آب حیات ماء مبارکا طلب کن و بیادی

اعراف نماتما مزرعۂ اعمال تو در رود خانہ قلوب نباتات فانبتنا بہ جنات وحب
الحصید ہمہ سرسبز شود و نخلستان مقاصد بریاحین مراد والنخل باسقات لہا طلع
نضید رزقاً للعباد ؛ سرسبز بار در گردد ؛ غوامض اسرار واحیینا بہ بلدۃ میتا
پردہ بطون بظہور واللہ اعلم بالصواب الیہ المرجع والمآب مکتوب ہجدہم
ای عزیز چون فروغ نور صبح توحید از افق مشارق قلوب ظہور کند کہ والصبح اذا تنفس
وشموس عین الیقین بر افلاک سرائر ازواج براوج استوا آید کہ والشمس
تجری لمستقر لہا ظلمات وجود بشریت در ضوء لمعات نورہم یسعی بین ایدیہم متواری
شود و سر تولج اللیل فی النہار ظاہر گردد و سابقۂ عنایت اللہ ولی الذین
آمنوا یخرجہم من الظلمات الی النور نقاب از پیش بردارد ؛ بر لشکر شیطان
کہ ان الشیطان لکم عدو مبین فیروزی آید و در معرکۂ فاتخذوہ عدوا با سپاہ
خویش کہ زین للناس حب الشہوات من النساء والبنین با لشکر مہیب
معارض شود و ایشان از صدق حال بلسان اضطرار بر خوانند و گویند کہ
یضیق صدری ولا ینطلق لسانی و با ہزاران عجز درخواست کنند کہ واعف
عنا واغفر لنا وارحمنا انت مولانا فانصرنا علی القوم الکافرین و ہاتف عندہ
مفاتح الغیب لا یعلمہا الا ہو ندا کند ولا تہنوا ولا تحزنوا وانتم الاعلون و امداد
عساکر وان جندنا لہم الغالبون با علام اذا جاء نصر اللہ والفتح در رسد و طلیعہ
انا فتحنا سیوف انا لننصر رسلنا والذین آمنوا از نیام نرفع درجات من نشاء بر
کشند و بر لشکر اعدا حملہ آرد و آثار رفتہ سواہم باذن اللہ بظہور انجامد و اخبار
نصر من اللہ وفتح قریب متواتر گردد و منادی حال ندا در دہد کہ قل اللہم مالک
الملک تؤتی الملک من تشاء وتنزع الملک ممن تشاء وتذل من تشاء بیدک
الخیر انک علی کل شئ قدیر ؛ تمت

خاتمة الطبع

طالبان اسرار سرمدی و خواہان انوار محمدی را مژدہ باد کہ درین ایام میمنت التیام کلام فخامت انضمام سراپا الہام فیض تمام مفید خاص و عام حصول متاع دینوی را عمدہ ذریعہ وصول مایہ آخروی را اعلیٰ وسیلہ از بہتر بہتر و از بہتر برتر ذخیرہ دولت جاودانی اعنی مکتوبات جوابی سلطان العارفین زبدۃ الواصلین عمدۃ الکاملین حامی دین متین حضرت شیخ شرف الدین یحیی منیری و مکتوبات میر میران پیر پیران قبلہ سنتی و کعبہ مرادی غوث الاعظم دستگیر دو عالم محبوب سبحانی قطب ربانی غوث صمدانی سید العارفین وارث الانبیاء والمرسلین شیخ الشیوخ حضرت سید محی الدین عبد القادر گیلانی الملقب بہ پیران پیر رحمۃ اللہ القدیرین در مطبع فیض منبع منشی نول کشور صاحب واقع بلدۂ کانپور بسرپرستی امیر با توقیر ذی المجد والمحاسن معلی القاب عالیجناب منشی پراگ نراین صاحب رائے بہادر مالک مطبع دام اقبالہ باہتمام کامل منشی بھگوان دیال صاحب عاقل ایجنٹ مطبع بار سوم

بماہ دسمبر سنہ ۱۹۱۰ع حلیۂ طبع در بر کشید ۞

آثار محشر منظوم - ذکر علامات قیامت -
صبح کا ستارا - حالات قیامت وبہشت
ودوزخ از مولوی عباس علی -
قیامت نامہ بہشت نامہ از مولوی
فیاض الحق -
آثار قیامت -
قیامت نامہ - مسمی بہ آئینہ نشوز - از مولوی
شمس الدین احمد بہادر اکسٹرا اسسٹنٹ کمشنر
بارہ بنکی -
تحفۂ درود ملقب بہ خیر الکلام از مولوی منظور
احمد صاحب -
رسالہ کسب الانبیا - از مولوی ظہور الحق
مجموعۂ نوشتہ عقبے در وظائف اسمای
الہی واسماے رسالت پناہی -
مجموعۂ نود ونہ نام باری تعالے شامل
چہار رسالہ (۱) دعاے اسنے (۲) قصیدہ بردہ
(۳) قصیدہ بانت سعاد (۴) قصیدہ سوشیہ
(۵) دعاے سریانی (۶) قصیدہ حضرت اویس
قرنی -
انوار محمدی - مع نقشۂ شجرہ فرق قدریہ و
جبریہ وغیرہ از مولوی محمد امیر اکبر آبادی -
شرح چہل حدیث - از مولوی امیر علی
مجموعۂ وفات نامہ - شامل پانچ رسالہ
(۱) وفات نامہ (۲) قصیدۂ نعتیہ (۳)
قصۂ حضرت بلال (۴) قصہ حضرت دائی حلیمہ

(۵) حلیہ شریف معروف بہ نبوت -
مولد شریف شہید کلان - از مولوی
غلام امام شہید آلہ آبادی -
ایضاً خرد - مصنفہ ء
مولد شریف عزیزیہ - از حافظ عبد العزیز
مولد شریف جدیدہ - از مولوی احمد خان
صوفی -
زیور ایمان مولد شریف - عورات مستورات
کی زبانمیں از مولوی محمد انور علی -
مولد شریف عربی - بار ترجمہ اردو از مولوی
سلامت اللہ -
مولد شریف مع فضائل چار یار مطبوعہ
مطبع گلشن محمدی واقع لکھنؤ -
نصرت احمدیہ فی رد قول النجدیہ در ثبوت
محفل میلاد شریف از سید احمد علی -
مخزی المشہرین - تردید معترضان دیگر مذہب
وہابی از مولوی محمد سعد الدین بدایونی -
منظر المیلاد مولد شریف منظوم از شیخ ذکی
علی تخلص عاقل -
شمس الضحٰے فی میلاد المصطفٰے مولد شریف
از مولوی حبیب اللہ -
مجموعۂ میلاد مصطفوی شامل تین رسالہ
(۱) میلاد مصطفوی - (۲) وظائف المومنین (۳)
شکریہ درید - بنابر مذہب امامیہ مصنفۂ سید ذرگا
صاحب رضوی

حدیقۂ میلاد - حال متبرک ولادت حضرت غوث الاعظم -

نسب نامہ رسول - حال بعثت سے وفات مبارک تک -

نور نامہ و شمائل نامہ نور محمدی اور شمائل کا ذکر از مولوی عبد اللہ -

خدا کی رحمت حال پیدائش رسول اعظم از مولوی سلامت اللہ -

مولود شریف - برزنجی مصنفہ محمد عبد الغنی شاہ قادری -

رسالہ زبدۃ الاذکار - از مولوی غلام حیدر مرحوم گوپاموی دربیان مولود شریف سید الابرار -

ریاض الانوار مولود شریف از تصنیف محمد بشیر صاحب

رسالہ عقیقہ - جسمین مسائل عقیقہ مولود کے مفصل مرقوم ہین باضافہ طریقہ تربیت اطفال

دافع الاوہام فی محفل خیر الانام دربارہ دفع شبہات تابعین مولود شریف رسول کریم مولفہ مولوی حافظ عبد السمیع -

راحت القلوب فی - مولود المحبوب یہ ایک اعلی درجہ کا مولود شریف ہے مع حلیہ شریف منظوم بحوالہ روایات کتب صحیحہ معتبرہ واجب التسلیم مانند مواہب الدنیہ و روضۃ الاحباب و مدارج النبوت وغیرہ مولوی عبد السمیع بیدل -

نصیحہ یوم الجمعہ مصنفہ منشی سید عطا حسین صاحب

عادت الانسان فی آخرۃ الایمان
مصنفہ حاجی محمد داراب اللہ صاحب

اسرار نبوت و فضائل نبوت بہ نظم البدل مولود شریف کا ہے از منشی ظہیر الدین بلگرامی -

محامد خاتم النبیین - از منشی امیر احمد تسلیم -

سرور القلوب فی ذکر المحبوب -

سراپائے سید المرسلین بطور مسدس از مولوی محمد عبد الرزاق تخلص راسخ -

ہدیہ مہدویہ - بہ تردید مذہب مہدوی -

گلدستہ محسن شامل چار رسالہ (۱) رسالہ مدیح خیر البشر (۲) مخمس نعتیہ (۳) صبح تجلی - (۴) سراپائے رسول از مولوی محمد محسن -

خمسہ محمدیہ - در فضائل پیغمبر خلعی مآب از مولوی نجم الدین نجم -

مجموعہ نسیم جنت - شامل چار کتاب (۱) نسیم جنت (۲) قصیدہ نعتیہ (۳) خیابان فردوس (۴) فضائل درود از مولوی محمد کافی -

سبیل الجنان ترجمہ اردو - و تکمیل الایمان مترجمہ میر علی تخلص سیر -

فلاح دارین از تصنیف جناب مولوی قطب الدین صاحب بہادر دہلوی - کاغذ رسمی یہ رسالہ آداب آموزی معاشرت شرعی مین نہایت مرغوب ہے - اسکے مطالعہ سے طریق شریعت بخوبی معلوم ہو سکتا ہے -

تمت